

سخن گوی وزارت امور خارجه روسیه تاکید کرده است که همکاری های روسیه و ناتو در مورد وضعیت افغانستان به مرحله عملی شدن رسیده بود و این همکاری ها باید از سر گرفته شود.

در همین حال او با ابراز تاسف از قطع همکاری های روسیه و ناتو در چارچوب شورای روسیه- ناتو از سوی کشورهای عضو این پیمان نظامی، گفت: «از نظر ما این یک اشتباه بود. ما معتقدیم که نه تنها گفتوگو برای از سرگیری همکاری های متوقف شده نیاز است؛ بلکه تلاش ها برای گسترش این همکاری ها نیز ضروری است. دلایل زیادی برای لزوم گسترش همکاری بین دو طرف وجود دارد.»

سخن گوی وزارت خارجه روسیه افزوده است که وضعیت بحرانی افغانستان ایجاب می کند تا مسکو و ناتو در زمینه حل آن، باهم همکاری کنند. این دیپلمات روس هم چنین به نشست ناتو درباره افغانستان در روز گذشته اشاره کرده و خاطر نشان کرده است که روسیه از این نشست، انتظار یک تعامل فعال را دارد. از سوی هم، «الکساندر گرشکو» نماینده دایم روسیه در سازمان ناتو گفته که نشانه ای از تمایل اعضای ناتو برای همکاری با مسکو وجود ندارد.

شماره ۱۵۵ | سال چهارم، یکشنبه، ۲۱ عقرب، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۲ نوامبر ۲۰۱۷

عصر بازی با بیرق داران سبز، درفش داران سفید و پرچم داران سیاه «در جریان سال جاری طالبان بر بخش های بیشتری تسلط یافته است»



کوهبندی

در راهبرد سیاسی دولت افغانستان حمایه از طالبان و حامیان اش تعهد غیر قابل انعطاف دیده می شود. همین نظم حاکم به جای مبارزه و یا نابودی این ایدیولوژی، بیشترین زمینه رشد، توسعه و تبلیغ را درون هزاران مدارس دینی، دارالحفاظها، مساجد، مکاتب و به ویژه دانشگاهها فراهم ساخته تا بطور متداوم به تغذیه فکری و تزریق باور طالبانی درون افکار جامعه این باور جای پا داشته باشد. در یک مقایسه دیگر، اگر تعداد مدارس تندروی و ترویج افراطیت را درون دو کشور همسایه جنوبی و غربی با افغانستان به ارزیابی بگیریم، در افغانستان نظر به کمیت نفوس و امکانات محدود زندگی به مراتب از هر دو کشور فوق الذکر تندروی و مبلغین تندرو بیشتر است.

۳

وزارت عدلیه: فقط ارغندیوال به عنوان رهبر حزب اسلامی رسمیت دارد

وزارت عدلیه کشور در یک خبرنامه ی گفته است که این وزارت جز عبدالهادی ارغندیوال، کس دیگری را به عنوان رهبر حزب اسلامی نمی شناسد.

وزارت عدلیه اعلام کرده است که نشست شورای مرکزی حزب اسلامی به رهبری حکمتیار غیر قانونی است.

این وزارت گفته است: «ما در وزارت عدلیه حزب اسلامی را به رهبری عبدالهادی ارغندیوال و ۴۶ تن از مؤسسين این حزب به ثبت رسانده ایم.

از سوی هم، هم چنان آقای ارغندیوال گفته است که برای تفویض رهبری حزب به حکمتیار با او به موافقه نرسیده و باید مردم رهبری حزب را تعیین کنند.

این مسایل در حالی از سوی وزارت عدلیه و آقای ارغندیوال مطرح می شود که روز گذشته، همایشی از سوی حزب اسلامی به رهبری حکمتیار در کابل برگزار شده بود، ولی آقای ارغندیوال و اکثر اعضای رهبری حزب اسلامی در آن اشتراک نکرده بودند.

۳۵ تروریست طالب در حمله هوایی نیروهای ارتش در کاپیسا کشته شدند

مقام های امنیتی در ولایت کاپیسا می گویند که ۳۵ تروریست طالب به شمول ۸ فرمانده کلیدی آنان در حمله هوایی نیروهای ارتش در این ولایت کشته شده اند. عبدالرزاق یعقوبی فرمانده پولیس ولایت کاپیسا گفته است که نیروهای هوایی ارتش عصر روز جمعه ۱۹ عقرب مواضع طالبان در ولسوالی تگاب این ولایت را هدف قرار دادند.

آقای یعقوبی تصریح نموده: «این شورشیان به هدف حمله بر پاسگاه های پولیس در قریه های منگل و شلوتی ولسوالی تگاب گرد هم آمده بودند که هدف حملات پیهم هوایی نیروی های ارتش قرار گرفتند.» وی افزود: «طالبان بخاطر اجرا عملیات های ترویستی خود با یک تعداد از قوماندان های خود در قریه قلعه منگل و قریه قلعه شلوتی جلسه داشتند آن ها ضربه هوایی دیدند به تعداد ۳۵ نفر آنها کشته شدند.»

گفته وی، در این حمله هوایی، ۳۵ تروریست طالب به شمول مولوی احسان الله معاون والی نام نهاد طالبان برای ولایت کاپیسا و هفت فرمانده ارشد آنان کشته شدند.

فرمانده پولیس کاپیسا تاکید کرد که طالبان برای تصرف معدن کرومات ولسوالی تگاب آمادگی می گرفتند که هدف حمله هوایی ارتش قرار گرفتند. طالبان تاکنون در این باره ابراز نظری نکرده اند.

گزارش از کنفرانس بین المللی (فارو) در مورد عوامل رشد روز افزون افراطیت و بنیادگرایی اسلامی در افغانستان



سخنرانان: دکتر داوود علی نجفی، بانو لوته هیدستروم، پروفیسور اکرم اکبروف، بانو رنگینه کارگر، آقای سیلاب لاهو و کانید داکتر رضا حسینی

۱. دکتر داوود علی نجفی: داکتر نجفی فعلن رئیس نهادی بنام "سازمان حقوق بشر افغانستان"، از داخل افغانستان/کابل به کنفرانس هالند اشتراک ورزیده بود. عنوان سخنرانی او «عوامل داخلی رشد بنیادگرایی در افغانستان» بود. بررسی های این سخنرانی را در رابطه به عوامل رشد داخلی بنیادگرایی می توان این گونه فشرده ساخت:

- شرح مختصر رشد تاریخی ۱۲۰ ساله ی بنیادگرایی اسلامی در افغانستان و کشورهای اسلامی
- ضعف مفرط دولت و عدم اراده ی قوای خارجی در مهار کردن جنگ و افراطیت
- بیکاری و فقر به حیث عامل پیوستن جوانان به گروه های مذهبی افراطی

هجدهمین کنفرانس سالانه ی فدراسیون سازمان های پناهندگان افغان در اروپا (فارو) زیر نام «عوامل رشد روز افزون افراطیت و بنیادگرایی اسلامی در افغانستان» به تاریخ چهارم نوامبر ۲۰۱۷ در شهر لایپن/هالند آغاز گردید. در این کنفرانس بیش از ۱۵۰ نفر، نمایندگان نهادهای و شخصیت های مستقل از سرتاسر جهان (افغانستان، تاجیکستان، کانادا و کشورهای اروپایی) اشتراک ورزیده بودند.

سخنرانی ها و پزنتیشن ها: کنفرانس عنفر سخنران داشت و هر سخنران نتایج تحقیقات شان را از طریق سخنرانی و پزنتیشن، ارائه می کردند. از آن جایی که موضوع افراطیت و بنیادگرایی، سنجش ها، بررسی ها و تحقیقات مختلف را می طلبد، در این کنفرانس نیز سخنرانان ابعاد متفاوت این موضوع را مورد بررسی قرار دادند. سخنرانان، طیف های گوناگون سنی، جنسی و علمی را تشکیل می دادند.

هزاره های غزنی و سیاست - پس از ۲۰۰۱

احمدشاه کهزاد

بخش اول



پیرامون شهر زندگی گاهن با آرامش نسبی و اکثرن پُر حاشیه دارند. از دیر زمانی به این طرف به جز مرکز و معدود ولسوالی های این ولایت، سایر نقاط آن شدیدن ناآمن بوده که عینی ترین نمونه ی آن ولسوالی «ناوه» می باشد، که گفته می شود در ۱۵ سال اخیر زیر سیطره ی طالبان و دیگر گروه های شورشی بوده و دولت افغانستان در آن جا هیچ نوع حاکمیت ندارد. از شاخصه ها و شگفتی های این ولایت در حوزه ی سیاسی، یکی هم عزل و نصب بیشمار والیان است، که به مشکلات این ولایت افزوده است. ولایت غزنی در یک و نیم دهه ی اخیر (دوره ی پسا طالبان) آزمایش گاه والیان زیادی بوده، والیانی که اکثریت مطلق شان با حکومت مرکزی تعریف یکسان از گروه طالبان داشته اند/دارند.

پس از آن که مردم افغانستان در خزان سال ۱۳۸۰ ه.ش از زیر ظلم و ستم پنج ساله ی طالبان رهایی یافتند، شهر باستانی غزنی مثل دیگر شهرهای افغانستان، شاهد ظهور و حضور نیروهای مختلف در عرصه ی سیاسی بودند. حزب اسلامی، شاخه های حزب وحدت اسلامی، حزب حرکت اسلامی، حزب جمعیت اسلامی و چند جریان دیگر، احزاب سیاسی بودند که فعالیت های سیاسی شان را در این ولایت از سر گرفتند و دیری نپایید که غزنی را میدان رقابت های قومی، سمتی، زبانی و حزبی خویش ساختند.

ولایت غزنی واقع در جنوب کشور، مانند خیلی از ولایات کشور یک ولایت چند قومی بوده و از لحاظ جمعیتی دارای ترکیب نسبتن متعادل از اقوام افغانستان است، که در مرکز و



عصر بازی با بیرق‌داران سبز، درفش‌داران سفید و پرچم‌داران سیاه «در جریان سال جاری طالبان بر بخش‌های بیشتری تسلط یافته است»

حلقه‌ی حاکم جاذبه نداشت، بدون شک سیاست تباری طالبان جاذبه‌اش را از ذهن این حلقه هرگز از دست نمی‌دهد. تا هنوز دیده و یا شنیده نشده است، که اعضای جنبش طالبان به اتهام شرکت در جنایت جنگی، نقض حقوق بشر و یا نسل‌کشی توسط دولت محکوم به جزا گردیده باشد. در این زمینه هیچ ارگان و نهادی همانند دولت در مورد حمایت از طالبان بذل توجه نکرده است. برخلاف دیده می‌شود، کسانی که از مجازات طالبان حمایت کرده، به انواع مختلف خود مجازات شده اند.

در راهبرد سیاسی دولت افغانستان حمایت از طالبان و حامیان‌اش تعهد غیر قابل انعطاف دیده می‌شود. همین نظم حاکم به جای مبارزه و یا نابودی این ایدئولوژی، بیشترین زمینه‌ی رشد، توسعه و تبلیغ را درون هزاران مدارس دینی، دارالحفاظ‌ها، مساجد، مکاتب و به ویژه دانشگاه‌ها فراهم ساخته تا بطور متداوم به تغذیه‌ی فکری و تزریق باور طالبانی درون افکار جامعه این باور جای پا داشته باشد. در یک مقایسه‌ی دیگر، اگر تعداد مدارس تندروی و ترویج افراطیت را درون دو کشور همسایه‌ی جنوبی و غربی با افغانستان به ارزیابی بگیریم، در افغانستان نظر به کمیت نفوس و امکانات محدود زندگی به مراتب از هر دو کشور فوق‌الذکر تندروی و مبلغین تندرو بیشتر است.

تندروان دینی که با در دست داشتن اسناد تعلیمی وارد مراکز تعلیمی افغانستان شده، شاید بیشترین تعداد ملا، مولوی، آخوند، شیخ و یا روحانیون بوده باشند، که در مقایسه با هر کشور اسلامی دیگر در این کشور جذب کار رسمی دولتی گردیده و عملن به تبلیغ تندروی و افراطیت مصروف اند. حال وضعیت طوری است که چندی پیش در تشییع جنازه‌ی یک از فرماندهان کشور و آن‌هم در حضور رییس دولت، ملای ارگ از نماز جنازه بر جسد آن مرد ابا ورزیده و غنی خود نیز بدون واکنش گویا آن را تأیید کرد. اگر داعیان امارت، حمایت استراتژیک و تاکتیک‌های متنوع کابل را با خود همراه نمی‌داشت، هرگز ممکن نبود آن داعیه‌ی خست‌بار باز هم در این کشور جای پا داشته باشد.

دست همه شرکای قدرت و اغفال جامعه‌ی جهانی می‌کوشد زمینه‌ی تصرف کامل کشور را توسط طالبان فراهم ساخته و پس از آن زیر پوشش آشتی ملی آن‌چنان که حکمتیار را به کابل کشانیده و با بودجه‌ی بالاتر از یک وزارت آن‌را در کنارش نگهداشته است، با اتصال شبکه‌ی حکمتیار و داعیان امارت اسلامی مثلث قدرت را کاملن قومی ساخته و دیگر ملیت‌ها و اقوام را به جبر و زور فزینی از حلقه‌ی قدرت کاملن خارج سازند.

به گمان اغلب اگر حمایتی پشت پرده‌ی کابل از طالبان نمی‌بود، این ایدئولوژی جای‌گاهش را در اذهان و افکار تمام جوامع چندین قومی در افغانستان از دست داده بود. کابل در دامن‌زدن به فساد، اعتیاد و توسعه‌ی ناراضی‌تبی توانست در ابعاد مختلف این جریان را هم‌چنان در افکار عامه، زنده و تأثیر گذار نگهدارد، از طریق تمویل مدارس، دارالحفاظ‌ها، مکاتب، دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی در جریان این همه مدت، حلقات حاکمه، هیچ‌گاهی صادقانه نخواست، تا این روند هراس‌آور نابود و زمینه‌های سیاسی، اعتقادی و نظامی آن کاملن از صحنه خارج ساخته شود.

برخلاف هیأت حاکمه، در ابعاد مختلف این گروه را به شکل پیدا و پنهان حمایتی سیاسی و نظامی نموده و زمینه‌ی رشد و توسعه‌ی آن‌را در بخش‌های مختلف فراهم ساخت. دفاع از ایدئولوژی طالبانی توسط حلقات حاکم تنها اسباب بقای این گروه را تضمین نکرد، بلکه در سایه‌ی این ضمانت، ده‌ها گروه هراس‌افکن دیگر نیز در کنارش زمینه‌یافته، توسعه و گسترش یافت. واقعیت‌ها نشان می‌دهد، که ایجاد حکومت فاسد، توسعه و تولید مواد مخدر، دامن‌زدن به اختلافات قومی، زبانی، سمتی و امثال آن همه در راستای تضمین بقای امارت اسلامی برنامه‌ریزی گردیده و برای حمایتی آن پیشاپیش با استخبارات قدرت‌های منطقوی و جهانی توافق بوده است. با استفاده از این برنامه هیأت حاکمه در دفاع از امارت اسلامی به گونه‌ی غیر مستقیم کوشید، تا همه جریان‌های سیاسی و گفتمان‌های عقلانی و مدنی را آلوده با فساد ساخته و زمینه‌ی ایدئولوژی طالبانی را هم‌چنان پا برجا نگهدارد. در این مورد اگر ایدئولوژی طالبانی برای

طالبان در جریان سال جاری، توانست از ساحات زیر اداره‌اش به خوبی دفاع و به مناطق زیر سلطه‌ی دولت حملات پیهم و مرگ‌بار را سازمان دهد. سازمان امنیتی کشور با در پیش گرفتن وضع دفاعی در این سال، هزینه‌ی سنگین انسانی و مالی را متحمل گردید. این دفاع که کاملن پسیف و غیرفعال بود، به ویژه غیر نظامیان را که امید واهی و دل‌بستگی عاطفی نسبت به دولت و سازمان امنیتی‌اش داشت، بیشتر از هر نهاد دیگر آسیب رساند.

عمل پسیف دولت، که به فساد حاکم درون نظام امنیتی و نگاه سیاسی و گزینشی حلقه‌ی حاکم به مسئله‌ی مبارزه با تروریسم ارتباط می‌گیرد، بیشتر از هر سال دیگر نظم امنیتی و حلقه‌ی حاکم را بی‌چاره و زمین‌گیر ساخت. باور طالبانی در جریان سال جاری، علاوه بر بستر اجتماعی زیر سلطه‌اش، تکنوکرات‌ها و سیاست‌ورزان قومی‌اش را هم در هم‌خوانی با داعیه‌اش در بیرون از نظم حاکم و یا خارج از نظام، در هماهنگی غیر قابل باور بسیج کرد. در جریان این سال تثبیت گردید، که ایده‌ی امارت اسلامی، در ذهن هم‌تباران این امارت خود خوانده، جایگاه ارزشمندتر از هر باور سیاسی دیگر دارد. در این زمینه اکثریت آگاهان سیاسی بر این گمان‌اند، که شعار صلح‌طلبی دولت کنونی و یا حلقه‌ی حاکم بر این نقطه متمرکز است، تا به هر طروق ممکن امارت اسلامی را جاگزین دولت کنونی ساخته و به جای دموکراسی کذابی کنونی، تئوکراسی قومی را جاگزین سازند.

عده‌ای این نگاه را به باور داکتر نجیب هم‌قبیله‌ی سر حلقه‌ی ارگ مشابه می‌دانند، که در دقایق خاص با گذر از همه گفتمان‌هایش، الترناتیف قومی را جانشین همه پندارهای دیروزی قرار داده و با خوش‌باوری به این آرمان پنهان‌اش، کشور را بدین مصیبت دچار ساخت. برخی از کارآگاهان دیگر بدین باور اند، که حلقه‌ی حاکم در ارگ تا بستن

آن‌چه در بیستم عقرب سال ۹۴ اتفاق افتاد، برای همه غیر منتظره و تعجب‌آور بود. وقتی یک‌شنبه سیلی از مردم بسیج می‌شوند تا به اعمال و افکار ضد انسانی تروریستان نه بگویند و برای قربانیان یک فاجعه‌ی اسفناک دادخواهی کنند و در یک اقدام کم‌پیشینه جدایی از قوم، زبان و مذهب همه در کنار هم ندای عدالت سر دهند؛ نشان‌دهنده‌ی این است که بعد از سال‌ها خفقان و نابخردی، کم‌کم احساس مشارکت همگانی در درون جامعه‌ی جنگ‌زده‌ی افغانستان در حال ایجاد شدن است. بدون شک رویداد بیستم عقرب، برای همه غافل‌گیر کننده بود، زیرا هیچ‌کسی تصور نمی‌کرد؛ بستر اجتماعی به گونه‌ی رقم خورده است، که ظرفیت خلق چنان حرکت تاریخی را دارد.

از سویی هم، بیستم عقرب در تاریخ جنبش‌های اجتماعی افغانستان جایگاه ویژه‌ای دارد. به این دلیل که در آن روز جامعه‌ی ما شاهد تولد یک پدیده‌ی جدید اجتماعی بود، پدیده‌ی که به مفهوم واقعی‌اش تا آن روز شکل نگرفته بود، یا اگر شکل گرفته بود، در مواردی وابسته به عوامل محرک خارجی بود و به تمام معنی در تعریف یک جنبش اجتماعی نمی‌گنجد. رُخداد بیستم عقرب به خوبی نشان داد که جامعه‌ی ما ویژگی‌های یک‌جامعه‌ی پویا و پرسش‌گر را دارد و می‌تواند به عنوان یک کنش‌گر تأثیرگذار و مستقل، در برابر آن‌چه اتفاق می‌افتد، از خود واکنش نشان دهد و از اعمال کارگزاران قدرت نظارت نماید. بنابراین اتفاق بیستم عقرب در کنار این‌که نشان‌دهنده‌ی باورمندی مردم به ارزش‌های انسانی، اصول و موازین حقوق بشری و دموکراسی بود، بیان‌کننده‌ی پیدایش پدیده‌ی بنام «جنبش اجتماعی» نیز بود. آن رویداد، که بعدها به جنبش تبسم شهرت یافت، با تمام ویژگی‌های خوبی که داشت و نشانه‌های یک‌جامعه‌ی مدنی با مردم صاحب اندیشه را به نمایش گذاشت، از یک‌کنکه اما آسیب دید. نکته‌ی که به باور من تاهنوز هم به صورت جدی به آن پراخته نشده و از چشم افکار عمومی به عنوان افکار عقلانی جامعه پنهان مانده است. اکنون که فرصت بررسی و نقد چنان کنش اجتماعی را داریم، به توضیح این نکته‌ی آسیب‌رسان می‌پردازم.

در جوامع که هنوز سیاست در آن انسانی نشده، عرصه‌ی سیاسی آن در هم آمیخته با فریب، نیرنگ و غوغاسالاری است و به صورت عموم عمل‌کرد کارگزاران قدرت در چنین جوامع با شفافیت و صداقت همراه نیستند. بنابراین کم اتفاق می‌افتد تا آن‌ده از کنش‌گران سیاسی که در عضویت جنبش‌های اجتماعی در می‌آیند، میان عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی تفاوت قابل شوند. این‌جاست که جنبش‌های اجتماعی برای چنین افراد تنها فرصت جهت دست‌یابی به یک‌داعیه‌ی همگانی و یا پی‌گیری مطالبات جمعی و خلق نیازهای مشترک میان افراد جامعه نیست، بلکه زمینه‌ی است تا در متن آن اهداف آشکار و پنهان سیاسی‌شان را دنبال کنند. مردم جامعه‌ی ما در ذیل جنبش‌های تبسم و روشنایی در مواردی از همین نکته آسیب دید، که عده‌ای از افراد با استفاده از فعالیت‌های حقوق بشری و عمل‌کردهای دادخواهانه، برای شان پروفایل و پرس‌زمینه‌ی گروهی و سیاسی دست و پا کردند و اهداف سیاسی‌شان را دنبال نمودند. نفوذ چنین افراد در درون این دو جنبش اجتماعی، از یکسو به خصلت فراگیر بودن جنبش‌ها صدمه زد و از طرف دیگر یک‌نوع سرخوردگی را از حرکت‌های همگانی در میان افراد جامعه به وجود آورد. در حالی‌که داعیه‌ی جنبش‌های اجتماعی باید به گونه‌ی حفظ شود، که تا زمان رسیدن به آن، همگانی باقی بماند. بنابراین، برای این‌که در آینده بتوانیم جلو از میان رفتن «احساس مشارکت همگانی» را در جامعه بگیریم و از سوی دیگر زمینه‌های حضور اشخاصی را در درون جنبش‌های اجتماعی از میان ببریم که به دنبال پروفایل‌سازی سیاسی و گروهی برای شان اند، لازم است، به نقد و پرسش‌گری به عنوان یک اصل نگاه کنیم و نگذاریم کس یا کسانی یک کنش همگانی اجتماعی را به یک حرکت یا اعتراضی برای خود و گروه خود مبدل کند.

با استفاده از این برنامه هیأت حاکمه در دفاع از امارت اسلامی به گونه‌ی غیر مستقیم کوشید، تا همه جریان‌های سیاسی و گفتمان‌های عقلانی و

مدنی را آلوده با فساد ساخته و زمینه‌ی ایدئولوژی طالبانی را هم‌چنان پا برجا نگهدارد. در این مورد اگر ایدئولوژی طالبانی برای حلقه‌ی حاکم

جاذبه نداشت، بدون شک سیاست تباری طالبان جاذبه‌اش را از ذهن این حلقه هرگز از دست نمی‌دهد. تا هنوز دیده و یا شنیده نشده است، که

اعضای جنبش طالبان به اتهام شرکت در جنایت جنگی، نقض حقوق بشر و یا نسل‌کشی توسط دولت محکوم به جزا گردیده باشد. در این زمینه هیچ

ارگان و نهادی همانند دولت در مورد حمایت از طالبان بذل توجه نکرده است. برخلاف دیده می‌شود، کسانی که از مجازات طالبان حمایت کرده، به

انواع مختلف خود مجازات شده اند.

رویدادهای ماندگار - لحظه‌های استثنایی

به مناسبت دومین سال یاد فاجعه‌ی زابل و یادواره‌ی

رستاخیز بیستم عقرب روزنوشت جنبش تبسم

عبدالخالق آزاد



اجساد، مستقیمین از شاه‌جوی به طرف جاغوری حمایت می‌کردند.

جنرال قاسمی به این نظر بود که اجساد شهدا، از شاه‌جوی به غزنی و از آن‌جا بعد از ختم مراسم تشییع به جاغوری انتقال داده شود. من با پشت‌گرمی اعضای شورای تصمیم‌گیری نظر داشتم که پیکرهای شهدا از غزنی به کابل، از غرب کابل پیکرها تا دفتر ملل متحد و ارگ تشییع گردد. در این مراسم دادخواهی از جامعه‌ی جهانی خواسته شود تا با فشار روی دولت افغانستان که یک نوع بازی مشکوک را مدیریت می‌نماید، جلو این نسل‌کشی و جنایت ضدبشری را بگیرد. در این زمینه از آقای عبدالله انوری و جنرال قاسمی وکیل سپاسگزارم که با دفاع منطقی و عقلانی از نظر من، دیگران را مجبور به عقب‌نشینی و یا خاموشی کرد.

در اخیر پس از آن همه جنجال قرار شد نمایندگان ورته‌ی شهدا (توسلی و مصباح) در این زمینه ابراز نظر نمایند. آن‌ها پس از مکث کوتاه گفتند: شهدا تنها مربوط به ما نیست، این شهدا مربوط به همه است، لذا هر آن‌چه جلسه فیصله کرد، ما قبول داریم. جلسه به کدام فیصله‌ی نهایی دست نیافت، ولی

اطلاع داشتیم که نفس جامعه تحریک گردیده و فقط دنبال مجاری نفوذ درون مردم اند. مسوولان رسانه‌ها، فرهیختگان دانش‌آموخته، نمایندگان حلقات دانشجویی و مدنی به زودی درون تالار حاضر گردیدند. ذوق‌زده شده بودم، می‌ترسیدم به عنوان یک آدم رنج‌دیده و احساساتی زیر تأثیر اوضاع قرار گرفته و مشکل ایجاد نکنم. برخلاف گذشته که نزدیک به رأس جلسه می‌نشستم، این بار نزدیک به نیروهای تعلیم‌یافته و با احساس در وسط میز جلسه‌ی تالار نشستیم. در همین جریان آقای رویش، سمندر، ناجی، پدرام و... هم با شور و حرارت رسیدند.

من استدلال کردم؛ که اگر دادخواهی صورت می‌گیرد، قطعنامه‌ی آن از اصولنامه‌ی روم (ICC) الهام گرفته و بر آن اساس تدوین گردد. در این صورت این جنایت بر آن مبنا نسل‌کشی و جنایت ضدبشری محسوب گردیده و ما با اعلام آن حمایت جهانی را با خود همراه می‌سازیم. رویش استدلال کرد؛ که ما در این دادخواهی می‌خواهیم به عنوان شهروند مصوونیت داشته باشیم، با ورود گروهی نیروهای تعلیم‌یافته و نو، که از حمایت شان در جلسه اطمینان پیدا کرده بودند، به زودی نیروهای سنتی کمرنگ گردیده و در اقلیت قرار گرفتند.

اوضاع قرار گرفته و مشکل ایجاد نکنم. برخلاف گذشته که نزدیک به رأس جلسه می‌نشستم، این بار نزدیک به نیروهای تعلیم‌یافته و با احساس در وسط میز جلسه‌ی تالار نشستیم. در همین جریان آقای رویش، سمندر، ناجی، پدرام و... هم با شور و حرارت رسیدند.

من استدلال کردم؛ که اگر دادخواهی صورت می‌گیرد، قطعنامه‌ی آن از اصولنامه‌ی روم (ICC) الهام گرفته و بر آن اساس تدوین گردد. در این صورت این جنایت بر آن مبنا نسل‌کشی و جنایت ضدبشری محسوب گردیده و ما با اعلام آن حمایت جهانی را با خود همراه می‌سازیم. رویش استدلال کرد؛ که ما در این دادخواهی می‌خواهیم به عنوان شهروند مصوونیت داشته باشیم، با ورود گروهی نیروهای تعلیم‌یافته و نو، که از حمایت شان در جلسه اطمینان پیدا کرده بودند، به زودی نیروهای سنتی کمرنگ گردیده و در اقلیت قرار گرفتند. به عجله قلم و کاغذ تهیه و از درون اعضای حاضر، تقسیم کار را برنامه‌ریزی و اعضای چهار کمیسیون (ارتباطات، امنیت و انتظامات، تدارکات و فرهنگی) را لیست کرده و آن‌را با لیست منتفین که اغلب اعضای آن از افراد سنتی و اعضای شورای تصمیم‌گیری بودند، با یک نوع اعتماد و احترام متقابل شریک کردم. در همین وقت هم‌صنفی و دوست‌دوران کودکی‌ام محترم انجنیر سلمان‌شبان (مالک تالار) برای هر کمیسیون صال‌های جداگانه را آماده و هر یکی از کمیسیون‌ها با اعضایش در آن جایجا شدند.

در همین زمان بود که از دفتر دکتر عبدالله با من تماس گرفت، که مقامات دولتی برای عرض تسلیت، نمایندگان ورته‌ی شهدا و بزرگان جاغوری را می‌بیند. من موضوع را به اطلاع دوستان رسانده و آدرس تالار را به آن‌ها داده و از کمیسیون فرهنگی خواستم که برای گرداندگی جلسه و نظر اعضا، دو نفر را تعیین نمایند. خودم با جمعی از دوستان در کنار محترم انجنیر شبان، یکی از تالارها را که ظرفیت استقبال از هفت‌صد نفر را داشت، آماده می‌کردیم که شماره‌ی قبلی بار دیگر تماس گرفته و گفت که مهمان‌ها در راه است. صفحه‌ی ۲

من در حضور همه‌ی اعضا به کشورهای مختلف با دوستان تماس گرفته و خواهان دادخواهی در پنج‌قاره گردیدم. با بزرگان جاغوری تماس گرفتم که هرگز اجساد را بنابه سفارش دولت از صلیب سرخ تسلیم نشوند. آقای قاسمی به بزرگان غزنی زنگ زد که آماده‌ی پذیرایی از پیکر شهدا گردند. قرار شد همه به تالار میلاد نور در برچی رفته و از روسای اقوام مربوط به جاغوری نظرخواهی نماییم. از آن‌جایی که اتحادیه‌های طایفوی توسط ساختار سنتی اداره و مدیریت می‌شود، من برای تغییر در کمیت اعضا به تمام حلقات، نهادها، تجمعات دانشجویی و مدنی زنگ زدم، که در این گفت‌وگو شرکت نمایند. با اعضای شورای علما و شورای هماهنگی مردم جاغوری تماس گرفتم که اجساد را از صلیب سرخ تسلیم نشوند. پیش از این دوستان نهادهای مدنی جلسه دایر کرده بودند تا درباره‌ی این چالش اضطراب‌آور راه‌حلهایی را جستجو نمایند. اما متأسفانه درون حلقات تصمیم‌گیرنده اما سنتی راه باز نمی‌توانستند.

من در این مورد خود را حلقه‌ی اتصال میان دو نسل (سنتی و جدید) فکر می‌کردم. از آنجایی که نیروهای سنتی بنابه عوامل مختلف مرا تحمل کرده و اغلب نگاه دوستانه داشتند، به خود اطمینان داشتیم که این دو حلقه‌ی جدا از هم را می‌توانم با هم پیوند داده و مشکلات را مهار نمایم، با یک اراده‌ی قاطع و جدی به کار آغاز کردم. به محض ورود در تالار هاتل به استدلال پرداختم که این دادخواهی مربوط به همه‌ی نسل‌ها و همه‌ی هزاره‌هاست، که قربانی نسل‌کشی روزمره قرار می‌گیرند. باید جلسه‌ی فراجاغوری، فراغزنی، فراهزنگی و جدا از هر گونه تعلق به دفتر و دیوان احزاب و افراد و اشخاص مغرض و سودجو دایر و در این زمینه تصمیم جمعی اتخاذ گردد. اطلاع داشتیم که نفس جامعه تحریک گردیده و فقط دنبال مجاری نفوذ درون مردم اند. مسوولان رسانه‌ها، فرهیختگان دانش‌آموخته، نمایندگان حلقات دانشجویی و مدنی به زودی درون تالار حاضر گردیدند. ذوق‌زده شده بودم، می‌ترسیدم به عنوان یک آدم رنج‌دیده و احساساتی زیر تأثیر



دوستان چهار کمیسیون درون تالار حاضر گردیده و پس از جایجایی آماده استقبال از مهمانان گردیدیم. از طرف دولتی‌ها تماس گرفته شد که مهمانان در حال وارد شدن به صحن حویلی تالار اند. برای استقبال و رهنمایی به منزل اول رفتیم، دیدیم که آقای دانش با کش و فاش گاردهایش رسید، اعتنایی به او نکردم، زیرا من وی را زیارت بدون شفا و مرجع نامطمئن برای این‌گونه دادخواهی فکر می‌کردم. به دنبالش دکتر عبدالله رسید، خوش‌آمدید گفتیم، اما با هیچ‌کدام قول ندادم. از اینکه آن‌ها با گاردهای شان با گام‌های تند و عتاب و شتاب می‌خواستند از زینه‌ها بالا روند، با ترش‌رویی گفتیم، نماینده‌ی سوگواران هستیم، مریضم، لطفن به پای من گام برداشته و آرام، آرام راه بروید.

دکتر عبدالله و دانش که در کنار هم گام بر می‌داشتند، گام‌هایشان را آهسته و سنگین کرده و به دنبال من به راه افتادند.

درون تالار، اعضای حاضر از جاهایشان بلند گردیده و با احترام ایشان را خیر مقدم گفتند. هر دو از راه وسط صف به جایگاه مورد نظر شان رفته و با چهره‌های اندوهناک روی چوکی‌ها قرار گرفتند. اعضای جلسه به شکل جمعی و رسمی کسی را برای اداره انتخاب نکرده بود، اما هیچ‌کدام مخالف من برای مدیریت این کار نبودند. لذا حق دارند که بدین وسیله از همه سیاستگذاری نمایم.

آقای محمودی (شاعر و نویسنده) که برای کارگردانی جایگاه تعیین شده بود، به عنوان انانسر جلسه را با خوانش شعر "شبان خواب اند و گرگان میش‌خوار اند"، با صلابت تمام آغاز کرد و از داوود ناجی که برای بیان نظر اعضای جلسه از طرف کمیسیون فرهنگی توظیف شده بود، خواست به جایگاه تشریف بیاورد و از دولت بخواهد تا در مورد انتقال اجساد شهدا همکاری و پس از تشییع پیکرها نظر جمعیت را در قطعنامه‌ی اخیر بشنود. وی هم وظیفه را به وجه خوب انجام داد.

از جانب دولت، آقایان دکتر عبدالله، دانش، محمد محقق، انجنیر محمد خان، جیلانی پوپل، سلام رحیمی و چند نفر دیگر که من نشناختم، تشریف آورده بودند. آقای محقق را زمانی که به جایگاه رسید، از نظر روحی گرفته و ویران دیدیم. پس از اعلام مطالبه‌ی عزاداران، از دکتر عبدالله خواسته شد تا صحبت نماید. وی با احساس غم‌شیرینی صحبت را آغاز و با دو دلی در مورد انتقال شهدا و کمک به آن سخنانش را تمام کرد. پس از پاسخ به سوالات، من از محمودی خواستم تا جلسه را پایان‌یافته اعلام نماید. خداحافظی سرد و سنگین صورت گرفت، دریافتیم که دولت همکار نیست، لذا برای فشار روی دولت به کار آغاز کردیم.

بزرگان غزنی، وکلای همگام با دولت (بویژه آقای سجادی) و... پس از شنیدن سخنان عبدالله، جلسه‌ی جداگانه گرفتند تا اعضای دیگر ستاد را متقاعد سازند که بنابه مشکلات امنیتی از انتقال اجساد به کابل صرف نظر نمایند، اما اجساد بنا به رد تسلیمی از جانب مردم جاغوری توسط صلیب سرخ در حال انتقال به غزنی بود. مردم با احساس غزنی با فداکاری تمام در یکی از مساجد شهر غزنی آمادگی برای استقبال از پیکر قربانیان را گرفته بودند.

عصر روز، زمان پهلوانی میان ما و دولتی‌ها بود، دو نظر (انتقال به کابل و یا برگشت از غزنی به جاغوری) روبروی هم قرار گرفته بودند، تا آن‌که بزرگان جاغوری به نمایندگی از شورای هماهنگی با ما هم‌نظر گردیده و از انتقال پیکرهای شهدا به کابل حمایت نمودند. اما دولت در غزنی و کابل با هوادارانش کار خود را می‌کرد. در جلسه‌ی متنفذان غزنی رفته و متوجه شدم که فقط آقای انوری از انتقال حمایت می‌کند، جنرال مراد علی خان در جلسه فقط از آمادگی دولت برای انتقال بعدی اطمینان می‌داد، معلوم بود که دولت از طرور مختلف دست به کار شده تا جلو انتقال به کابل را بگیرد.

با وجود احتیاط، آقای سعادت غزنوی مشاور مقام معاونت دوم را مخاطب قرار داده و گفتیم؛ اعیان جامعه‌ی هزاره و حتا بسیاری از اقوام محکوم دیگر، در دفاع از مقام دوروزه و منافع روزمره‌اش، مدام در خدمت دربار حاکم بوده و



بقای استبداد و استمرار قدرتهای خودکامه و تمامیت‌خواه از همین جا مایه می‌گیرد. دیگر حوصله را از دست داده و به صراحت گفتیم که دیگر هیچ‌گونه سنگ‌اندازی قابل قبول نیست، باید اجساد به کابل انتقال یابد. جلسه به فردا موکول گردید.

۱۹ عقرب

شب ۱۸ عقرب هر چه در توان داشتیم، به کار انداختیم تا فردا شهدا به کابل انتقال داده شوند. روز ۱۹ عقرب کمیسیون‌ها هر کدام کارهایشان را ادامه دادند. برای مدتی یک ساعت پاسپورتم را که برای ویزه، سه‌روز پیش به سفارت پاکستان تحویل داده بودم، به عجله رفته و تسلیم شدم، به تالار میلاد نور آمدم که صدها آرمان‌گرای داوطلب و حاضر به هر گونه فداکاری جمع گردیده اند. از غزنی اطلاع رسید که شهدا با عزت و ایهت و بدون هیچ‌گونه مشکلات امنیتی تشییع گردیده و مراسم ختم شده است. سرانجام، دست‌ها از جاغوری تا غزنی و کابل در کنار هم قرار گرفته و موفق گردید تا پیکرها را بدون چشم‌داشت از کمک دولت با استفاده از امبولانس‌های صلیب سرخ به کابل برساند.

با دوستان فداکار، گروه گروه نزدیکی‌های عصر و شام به استقبال شهدا بدون هیچ‌گونه دغدغه از امنیت راه به راه افتادیم. اندکی از شام گذشته بود که در منطقه‌ی میدان شهر به کاروان شهدای سربریده پیوستیم. فیصله شده بود، که از شهدا در مصالای شهید مزاری واقع در غرب کابل استقبال صورت گیرد. ترس از این بود که مبادا دولت به زور در نزدیکی پُل کمپنی، پیکر شهدا را گرفته و به شفاخانه‌ی چهار صد بستر انتقال دهد.

اعضای جامعه‌ی مدنی، دریایی از جمعیت دانشجو و دانش-آموخته و توده‌های فداکار، روی پُل کمپنی، سیر انسانی بسته بود و راه را به سمت راست آن طرف غرب کابل باز کردند. من که داخل موتور یکی از سوگواران، پیشاپیش کاروان راه می‌پیمودیم از کنار پُل کمپنی به جانب راست راه را کج کرده و از کاروان خواستیم ما را دنبال نماید. باران می‌بارید، گویی آسمان هم در این سوگ آشک می‌ریخت، اندوه بزرگ بر کابل و به ویژه غرب آن مستولی شده بود، هفت مهمان گلو بریده و آن هم از محکوم‌ترین تبار کشور، به ویژه در آن میان یک دختر ۹ ساله (شکریه)، یک زن جوان و دیگری که من سال، دو پسر جوان و دو میان‌سال وارد این شهر سوگوار می‌گردید. این شهر غم‌آشنا، غمی بدین گونه سنگین را پیش از این کمتر تجربه کرده بود. نزدیک مصلا رسیدیم، صف سوگواران در فضای تاریک درحالی‌که با شمع‌های روشن شان یکجا می‌گریستند، پیش دروازه‌ی ورودی صف بسته بودند. داخل مصلا گردیده و متوجه شدم، که جز سیاهی شب، گِل و لای و چند موتر رنجر پولیس از کسی خبری نیست. تا نزدیکی سقف آهن پوش رفتیم، دیدیم که هیچ‌کس نیست، در صدد شدم پیش از ورود پیکرها، هرچه زودتر بلندگو و تریبون را برای ابراز سخن تهیه نمایم. برای آنکه بنابه تعلقات به شهدا خودستایی و کمپاین شمرده نشود، تصمیم گرفتم تا کسی دیگر این سوگ‌نامه را آغاز نماید. چندین بار تلاش کردم تا صف جمعیت نو وارد در شکافته و برای جایگاه جا باز نمایم، ممکن نبود تا آن که با استفاده از انرژی برق موتر رینجر پولس دستگاه را فعال و آماده ساختم.

یک‌دفعه متوجه شدم که حاجی رمضان، آقای شفق را پیش انداخته و با اعوان و انصارش در دل تاریکی به طرف ما پیش می‌آید. حاجی که در روزهای اخیر روی یک سلسله معاملات با

۶۶

هوا آرام بود، شمع‌ها بدون نوازش باد می‌گریست، در کنارم سه نفر از شاگردانم که در دانشگاه کابل درس می‌خواندند، با ذوالفقار امید که او هم در شهر کویته از جمله‌ی شاگردان من بود و روی موضوعات خاص با هم شکرآزار بودیم، با چهار خانم (انجنیر سعیدی، طوبا جان و دو سه زن دیگر) و یک نفر روحانی بنام حسنی حدود پنجاه‌نفر دیگر در تاریکی شب کنار تابوت‌ها ماندیم. همه باهم تا صبح چهار زانو روی زمین نمناک در کنار هم نشستیم. در آخر شب اشک شمع، گریه‌ی ابر و خاک فضای مصلا، پارچه‌های روی تابوت‌ها را آلوده و متأثر ساخته بود. به انجنیر سلمان نذری (کاکایم) سفارش کردم که پارچه‌های روی تابوت‌ها را صبح وقت تبدیل و متناسب شأن شهدا تهیه نمایند.

۶۶

دوستان در حافظه‌ی موبایلم وجود داشت، تماس گرفته و از دوستان خواستم فردا (روز امتحان) ما را تنها نگذارند. جمعیت کم کم صحنه را ترک می‌کرد، جز شمع‌های روشن و ستاره‌های غمگین، نور دیگر وجود نداشت. در همین وقت دکتر سیما سمر آمد. من با عصبانیت همه دوستی‌ها و مسایل را به باد فراموشی داده گفتیم؛ شما مسوول کمیسیون حقوق بشر، یک زن با یک پیشینه، یک تبار با قربانیان و آن‌هم خبرگیری در ساعت یازده و نیم شب. شما، خلیلی، محقق و... زیر چلچراغ‌ها ولی خواهران و برادران گلوبریده‌ی تان به عنوان مهمان در شهر شما، گویی در یک شب، این همه احساس غم‌شیرینی و انسانی!!!!... وی وضعیت را درک کرد و زود با موترش منطقه را ترک گفت.

هوا آرام بود، شمع‌ها بدون نوازش باد می‌گریست، در کنارم سه نفر از شاگردانم که در دانشگاه کابل درس می‌خواندند، با ذوالفقار امید که او هم در شهر کویته از جمله‌ی شاگردان من بود و روی موضوعات خاص با هم شکرآزار بودیم، با چهار خانم (انجنیر سعیدی، طوبا جان و دو سه زن دیگر) و یک نفر روحانی بنام حسنی حدود پنجاه‌نفر دیگر در تاریکی شب کنار تابوت‌ها ماندیم. همه باهم تا صبح چهار زانو روی زمین نمناک در کنار هم نشستیم. در آخر شب اشک شمع، گریه‌ی ابر و خاک فضای مصلا، پارچه‌های روی تابوت‌ها را آلوده و متأثر ساخته بود. به انجنیر سلمان نذری (کاکایم) سفارش کردم که پارچه‌های روی تابوت‌ها را صبح وقت تبدیل و متناسب شأن شهدا تهیه نمایند.

صفحه ۳



دست زدیم، تعیین جای مناسب برای تابوت شهیدا و آن هم روبروی دروازه‌ی ارگ که به اداره‌ی امور منتهی می‌شود، بود. از حضار خواستم کمربندی ایجاد کند و متوجه امنیت پیکرها باشند.

صف نیروهای امنیتی با کلاه خود و واسکت و سپر دنده‌های برقی، ارگ را حلقه کرده بودند. روی بام‌ها صدها تفنگدار آماده بودند و ما را از بالا نظارت می‌کردند. به یکی از آن‌ها که به چشم دشمن به ما نگاه می‌کرد، گفتم؛ در مقابل خشم این سیل خس و خاشاکی بیش نیستید، اما شما برادران مایید، این دادخواهی، مطالبه‌ی عادلانه‌ی همه‌ی مردم افغانستان است.

یکبار متوجه شدم، شخصی که در جریان کمپاین با تیم زلمی رسول بود، با حرکت مرموز درون جمعیت ایجاد احساس ترس و ناامیدی می‌نماید. از دوستان خواستم و به وی گفتم؛ هوش کنید که زیرپای خشم جمعیت مثل موش له نگردد. گروهی دم دروازه‌ی ارگ به طرف او هجوم آورده و می‌خواستند او را زیر باران مشت و لگد قرار دهند. از آنان خواستم، فقط او را از درون جمعیت خارج و مواظب هم‌قماشان دیگرش باشند، این گونه غایله آرام شد.

اعضای جامعه‌ی مدنی رسیده و از انحصارگری عده‌ای خاص شکایت کردند. گفتند که قطع‌نامه را ما می‌خوانیم، من گفتم؛ دوستان را متقاعد می‌سازم تا به آقای سمندر اجازه دهد آن را بخواند، ولی ایشان با وی هم احساس راحتی نکردند. قرار شد هر که خواند بخواند و خودخواهی‌ها را در این روز قورت کنیم. زمانی که قطع‌نامه خوانده می‌شد، یکبار متوجه شدم که جمع زیاد با لگد به دروازه‌ی آهنین ارگ آن‌چنان می‌کوبند که صدای تصادم به دروازه فضا را غیرنرمال کرده است. به بسیار مشکل خود را به آن‌ها رساندم، دیدم در میان این جمعیت خشمگین عده‌یی از شاگردانم که محصلین دانشگاه کابل اند و چند نفر ورته‌ی شهیدا هم قرار دارند. خواهش کردم نظم را مختل نسازند، پس از صحبت‌های پی‌هم که تمام بدنم زیر عرق شده بود، سرانجام آن‌ها را آرام کردم. قطع‌نامه خوانده و مطالبات ما به گوش ارگ‌نشینان رسیده بود، اما واکنش وجود نداشت، خود را به برادر گرامی ام فرزانه (یک‌تن از اعضای ستاد) رساندم که روی موتور ستاد قرار داشت. با دوستان تماس گرفتم، که اگر ارگ پاسخ دهد، پاسخ آن‌را مطالعه و بررسی نمایم. در همین اوضاع از ارگ تماس گرفته شد، که نمایندگان دادخواهان به ارگ بیایند. این درخواست رد گردیده و گفته شد؛ هر گونه نظر و دیدار نباید از مردم پنهان و دور از نظر مردم صورت گیرد. ارگ نمایندگان را بفرستد. چندی نگذشت که ارگ با تشویش بار دیگر تماس گرفت که اگر ما کسی را بفرستیم درگیر مشکل نشود.

صفحه ۴

“صف نیروهای امنیتی با کلاه خود و واسکت و سپر دنده‌های برقی، ارگ را حلقه کرده بودند. روی بام‌ها صدها تفنگدار آماده بودند و ما را از بالا نظارت می‌کردند. به یکی از آن‌ها که به چشم دشمن به ما نگاه می‌کرد، گفتم؛ در مقابل خشم این سیل خس و خاشاکی بیش نیستید، اما شما برادران مایید، این دادخواهی، مطالبه‌ی عادلانه‌ی همه‌ی مردم افغانستان است.

یکبار متوجه شدم، شخصی که در جریان کمپاین با تیم زلمی رسول بود، با حرکت مرموز درون جمعیت احساس ترس و ناامیدی می‌نماید. از دوستان خواستم و به وی گفتم؛ هوش کنید که زیرپای خشم جمعیت مثل موش له نگردد. گروهی دم دروازه‌ی ارگ به طرف او هجوم آورده و می‌خواستند او را زیر باران مشت و لگد قرار دهند. از آنان خواستم، فقط او را از درون جمعیت خارج و مواظب هم‌قماشان دیگرش باشند، این گونه غایله آرام شد.

66

کوتاه‌سنگی و مسیر دهم‌زنگ هدایت نمایم، اما جمعیت خود راهش را انتخاب کرده بود. به اعضای شورای تصمیم‌گیری مردم جاغوری زنگ می‌زد، اغلب می‌پرسیدند، چهار، پنج هزار نفر شده یا نه؟ می‌گفتم، عزیزان سیل جمعیت با جوش و خروش فداکارانه حاضر شده است، اما باور نمی‌کردند. نیروهای امنیتی چندان دیده نمی‌شدند، دولت فقط برای دفاع از خودش در اطراف ارگ نیرو گردآورده بود. در بعضی چهارراهی‌ها هم نیرو دیده می‌شد، که اغلب مانع پیوستن جمعیت به صف‌ها می‌گردیدند. چندین بار غیرارادی از چشمانم اشک شوق ریخت. به خصوص زمانیکه سخنان آتشین شاگردانم (اعم از پسر و دختر) را که با بسیاری‌های شان چشم به چشم و با احساس احترام به هم خیره می‌گردیدیم، مشاهده می‌کردم، مرا می‌گریستند. در این جا بود که به عمق کار ۲۳ سال معلمی، وقایع‌نگاری و نقد بی‌پرده‌ی گذشته‌ام پی بردم.

آری، در زندگی آرزو، آرمان و اندیشه‌یی جز این نداشتم که در کنار یک جامعه‌ی آگاه میلیونی زندگی درویشانه‌یی داشته باشم. این رویا به گونه‌ی دیگر به واقعیت پیوسته بود. با آنکه چنین تر و لباسهایم پر از گل و خاک بود، خودم را به صف اول رساندم، اما استاد خلیل حمیدی (یک‌تن از شاگردانم) از دورن موتور مرا دیده و از من خواست تا اندکی درون موتور دمراست نمایم. نشستم، وی از موتور بر آمده و با شور عاشقانه به سازماندهی صفوف می‌پرداخت. یکبار متوجه شدم که مالک موتور می‌ترسد تا موتورش آسیب نبیند، از وی خواستم از سرعت‌اش بکاهد تا پیکر شهیدا برسد، اما متوجه شدم که از نزدیک شدن جمعیت هراس دارد. از موتورش برآمدم برای آن‌که صفوف را متقاعد سازم، گام‌ها را آهسته‌تر بردارند، تا شهیدا برسند. بدین گونه تا میعادگاه رسیدیم. همراه با دوستان دیگر به اولین اقدامی که

بسیاری‌شان در لیسه‌ها شاگردانم بودند، از هر سو رسیدند. احساس انسانی و شور و شوق فداکارانه‌ی شان مرا که عاطفی هستم به گریه وادار کرد. با هر که دست دادم، با گریه همدیگر را در آغوش گرفتیم. از همین جا رستاخیز بی‌نظیر آغاز شد. بینرها تقسیم، آمادگی برای ایجاد کمربند زنجیری شروع شد و حرکت به طرف دروازه‌ی مصلا با شور و فداکاری به راه افتاد. نه بلندگو و نه ساوند سیستم و غیره بود، چند دقیقه در جریان حرکت احساساتی شعار دادم، اما دیگر صدایم نشنست. دوستان

دیگر، اما با صدای جدی‌تر میدان‌دار گردید. از شور و شوق احساسات و عمق این سوگ که تابوت‌های گلوبریده را روی دوش‌مان حمل می‌کردیم، غیرارادی می‌گریستم. شور و اشتیاق سوگواران غیرقابل توصیف بود، شعارهای عدالت‌خواهانه سر می‌دادیم. به مردمی که از کنار ما به طرف شهر پیاده می‌رفتند، صدا می‌زدیم؛ پیکر سربریده‌ی خواهر و برادران را کجا رها می‌کنید؟ ساعت هشت و نیم صبح بود که رویش و پس از آن ناچی و دیگران رسید. گویی آن‌ها خبر گرفته بودند که مردم در صحنه حاضر شده و یا آن‌ها این کار را هم مثل کار رسمی دولتی انگاشته و در وقت مقرر باید می‌رسیدند!! آن‌ها از این‌که خوشبختانه مثل "آزاد" در آسمان بی‌ستاره و در زمین بدون بویا و در انتخابات نابخسته بودند، هرگونه امکانات (موتور و ساوندسیستم) داشتند.

پس از سلام و کلامی، قرار شد من جهت تأمین نظم و امنیت درون صفوف و سیل سوگواران قرار بگیرم. آن‌ها روی موتورهاى شان قرار داشته و شعار دهند و صحبت نمایند. بدین‌گونه ده‌ها تریبون و تاجایی که من به خاطر دارم، در هر صف بدون هیچ‌گونه فیصله و هر گونه قرار فعال گردید. داخل چوک مزاری فکر کردم، جمعیت را نظم داده و حرکت را به طرف پل

او با بزرگواری با یک دنیا تلاش آن را تهیه و تبدیل کرده بود. در همین زمان دکتر داوود علی نجفی (وزیر سابق ترانسپورت و هوانوردی) با من تماس گرفت و جویای احوال شد. گفتم؛ زیر ستاره‌ی آسمان هستیم. به خانه‌اش سفارش کرد تا مسوولیت جنراتور را به خالق (درایورش) سپرده و به مصلا غرض روشن‌سازی با چند گروه برق بفرستد، که به زودترین فرصت عملی شد و راحت گردیدیم.

در همین جریان معاون قومندان امنیه کابل آمد، نامه‌ای را از جانب قومندان امنیه کابل که امضای عبدالرحمان رحیمی را داشت، و سوگواران را توصیه کرده بود تا فردا درون مصلا و یا چوک مزاری و در نهایت تا دارالامان پیکرها را تشییع نمایند، به سوگواران سپرد. دوستان مکتوب را دست من دادند. به آواز بلند خواندم. نظریه‌ی مردم، همه با جدیت مخالفت کردیم، مکتوب را دست خانم طویا و ذاکر آگاه (اعضای ستاد) دادم تا آتش بزنند. لحظه‌ای نگذشت که کاغذ به خاکستر مبدل گردید.

۲۰ عقرب

دوستان صبح از روی دیوار مسجد پریده و برای اقامه‌ی نماز و شست و شوی دست و صورت به مسجد رفتند. برای آن‌که دستگاه امنیتی ما را مجبور به ترک مصلا کرده باشد، تمام شب همه دروازه‌ها را حنا دروازه‌ی مسجد را به روی ما قفل زده بود. همسایه‌ی جنوبی مصلا با بزرگواری برای هر کدام از سوگواران یک پیاله شیر داغ و یک قرص نان گرم آورد؛ چای صرف نشده بود که یکبار متوجه شدم صدها جوان فداکار و آشنا از خوابگاه‌های دانشجویی که روزی در دیوار آوارگی و یا معلمی





با ارگ تماس گرفته شد که نماینده‌اش را از دروازه‌ی اداره‌ی امور بیرون بفرستد تا ما ایشان را برای مذاکره درون جمعیت انتقال دهیم. من با ناجی، رویش و دو نفر دیگر که اسم گرامی شان را فراموش کرده‌ام، تصمیم گرفتیم تا از درون جمعیت راه باز شود و نماینده‌ی ارگ را داخل جمعیت بیاوریم. بسیار به مشکل خود را به دروازه رساندیم. اما جمعیت سوگوار و خشم‌گین، دیگر ممکن نبود جز اراده‌ی خودشان تصمیم دیگر را بشنوند. هر آن ممکن بود که اگر نمایندگان ارگ از دروازه برون می‌گردیدند، در کام خشم جمعیت فرورفته و نابود می‌شدند، برگشتیم.

دیگر بار برای اطمینان از خشم جمعیت ارگ تماس گرفت، دوباره به دروازه خود را رساندیم اما خشم مردم همانند طغیان سیل بود و مهارش ناممکن. همه دروازه را می‌کوبیدند و با مشت و لگد و با هر چه توان در بدن داشتند می‌کوشیدند تا دروازه‌ی دژ استبداد را پرانده و داخل برونند. به چهره‌های شان نگاه کرده و غیرارادی از شور و شوق این جمعیت فداکار که صدها تیربار روی کاسه‌ی سرشان آماده آتش بودند و بی‌هراس در پی پراندن دروازه‌ی بیدادگاه بودند، تصور می‌کردم آن رخدادی را که هزاران مبارز عدالت‌خواه از این مسیر وارد گردیده و در تهمکوی‌های این دژ سیاه‌رو، درون سیاه‌چال‌ها فجیعانه به قتل رسیدند. از ورود برده‌های هزاره و کله‌هایی که درون خورجین اسب‌ها برای کله‌منارها از این دروازه وارد این باستیل افغانستان می‌گردید، به ذهنم تصور وهمناک شکل می‌گرفت. هر چه به خود تلقین می‌کردم، گریه‌ام غیرارادی بیشتر می‌گردید، دیگر برای حفظ امنیت نمایندگان ارگ خود را عاجز دیده و برگشتیم. اما کوبیدن پروانه‌وار جمعیت به دروازه‌ی ارگ متوقف نمی‌شد، متوجه شدم که دروازه را می‌پراندند، خود را به دروازه رساندم تا هم سرنوشت با فدائیان صف اول باشم. در حالی که تمام بدنم زیر عرق شده بود، صدای رویش را شنیدم، او به فردی دیگر که خود را روی دیوار رسانده بود، می‌گفت: "او بچه پایین شو، پایین بیا، نظم را مختل نساز." اما این فدایی دیگر به این گونه سخنان ارزش قایل نبود، فقط می‌خواست به پشت دروازه خود را انداخته و راه را باز نماید. صدا کردم؛ این فدایی با چی فداکاری خود را به آن‌جا رسانده، به این آسانی دیگر پس نمی‌آید. در جریان این شور فداکارانه، یکتن از جوانان زیر پای جمعیت شد، او را به مشکل از زیر پای مردم کشیده و می‌خواستیم برون از صف انتقال دهیم، که با حالت نیمه‌بیهوش خواهش کرد، پایش را یکبار به دروازه‌ی ارگ تماس دهیم، این خواهش را به جا کردیم. پس از آن، دختر جوان که دیگر سر از پا نمی‌شناخت، خود را به دروازه‌ی دژ رسانده و به شدت روی آن می‌کوبید. به او گفتم؛ خواهر زیر پا می‌شوی، خوب است پس بروی، در حالی که چشمانش پُر از اشک بود، با عتاب به من گفت: "ای خدا کاش در این‌جا بمیرم و از این‌جا پیکرم تشییع شود." دیگر منطق و استدلال کار نمی‌کرد، جمعیت تصمیم‌اش را گرفته بود.

از دست و پای مانده بودم، فشار جمعیت، گرسنگی، درد شدید بازو، لباس‌های سنگین‌تر و پر از گِل و لای همه دست و پا گیرم شده بود، آرام آرام خود را از دم‌دروازه

کشیده و به داخل جمعیت آمدم تا با ورثه‌ی شهدا و دوستان دیگر تماس بگیرم، ورثه‌ی شهدا را نآرام و در اضطراب دیدم که از اوضاع راضی نبودند. می‌خواستیم نتایج کارم را با دوستان شریک سازم، اما درد بازو مرا نگران ساخته بود، یکبار متوجه شدم که قهر جمعیت دروازه را باز کرد و جمعیت همراه با صدای قیر وارد بیدادگاه گردیدند. از شوق خود را گم کردم و تصمیم گرفتم از یگانه هتل باز مقداری غذا و یا اگر مسکن پیدا شد، گرفته داخل ارگ بروم. با دوستم آقای دکتر عارفی (عضو ستاد) برخورد، دلش به حالم سوخت، مرا با خود به هتل برد که غذا بخوریم، تلفون پشت تلفون که کجایی، چطوری؟ زیرا اکثریت اطلاع داشتند که من به دروازه‌ی ارگ وصل هستم، خاطر جمعی می‌دادم، در همین هیاهو از سه آدرس با من تماس گرفته شد.

تماس اولی از جانب دوست گرامی‌ام آقای عبدالله انوری بود، که می‌گفت: به دفتر آقای دانش و یا خانه‌ی آقای دانش با دیگر بزرگان جاغوری دعوت هستید. برای وی که از مدافعان جدی انتقال پیکر شهدا به کابل بود، گفتم؛ استاد! برای آدمی مثل "آزاد" مایه‌ی ننگ و سرافکنگی تاریخی است، که همه دستاوردهایش را پس از ۵۷ سال زندگی به پای تخت حلقه‌ی نیونازی‌ها ریخته و به مردمش خیانت نموده و به آن بیدادگاه و دربار ننگین برای معامله برود. گفتم؛ هر که می‌رود برود، اما من نمی‌روم. او گفت، اگر شما نروید برای من هم سنگین است. صدایم را آقای عارفی (عضو ستاد) و نصری (وکیل سابق شورای ولایتی غزنی) هر دو می‌شنیدند. از وضعیت روانی آن‌ها دریافتم که هر دو دعوت شده‌اند. پس از آن دیدم که هر دو در آن مجلس ننگین حضور داشتند.

با یک شور و شوق داخل ارگ شدم، با تأثر شنیدم که یکی از مجروحان رضا جان شاگرد من بوده که در لیسه‌ی نور، دوره‌ی لیسه را گذرانده بود. برایم نهایت سنگین تمام شد. اما طغیان سیل، آسیب می‌رساند. این یک امر طبیعی است، وی از فدائیان خط مقدم یورش به دروازه‌ی ارگ بود. در همین وقت آقای حسنی (سابق دستیار آقای مدیر) که جوان با هوش است، تماس

گرفته و پرسید که اگر به ارگ دعوت باشید می‌روید یا نه؟ او احساسات مرا خوب‌تر درک می‌کرد، راستی نزدیکی‌های ساعت ۷ شام روز ۱۹ عقرب هم وی با من تماس گرفت که غنی می‌خواهد ورثه‌ی شهدا را از نزدیک دیده و تسلیت گوید. گفتم؛ جای و زمان آن‌را من انتخاب می‌نمایم، او وقت گرفت اما دیگر تماس نگرفت. برای ایشان گفتم؛ تو برادر من هستی اما راه و رسم زندگی مرا می‌دانی که در مشوره با مردم، سپری گردیده و در کنار منافع آن‌ها بوده‌ام. بدون مردم و مشوره با مردم و دور از مردم به هیچ جا نمی‌روم و به هیچ‌گونه اقدام فردی دست نمی‌زنم، چون مردم در ارگ است، من هم با مردم هستم. تماس سومی از جانب آقای رویش بود، وی لیست ورثه‌ی شهدا را از من خواست. از آقای مصباح بار دیگر اسامی ورثا را پرسیده و برایش دادم. در همین جریان قرار شد، آقای محقق بیاید و با مردم صحبت کند، اما مردم به شدت مخالفت کردند. لیست دیگری هم زیر نام نمایندگان مردم، ترتیب گردیده و به دست رویش داده شد، اما پاسنتر دیگر خبری از آن نشد.

در همین وقت مراد علی خان از جانب ارگ آمد، با اظهار غم‌شریکی مردم را به حوصله‌مندی تشویق و از توجه ارگ نسبت به این مصیبت اطمینان داد. شب، دیگر تارک شده و عده‌ای از ارگ خارج می‌شدند، اما خروج این افراد از ارگ چندان تأثیر به کمیت مانده‌ها نداشت. در جریان این وضعیت آقای رویش از پشت موتر پایین گردیده به سیت موتر که در واقع جز وسایط شخصی‌اش بود، نشست. شیشه را هم بست. تماس‌های او از آن‌جا آغاز گردید. دیگر از نگاه فزینی با هم نزدیک ولی صدا و ارتباطات را نمی‌شنیدیم و نمی‌دیدیم. من روی بادی موتر با یک جمع نشسته بودم. خبر شدم که عده‌ای به مشوره‌ی رویش به ارگ رفته، در حالی که از شدت درد بازو نآرام بودم، به کمک دوستان از موتر پایین شده و به آقای رویش گفتم؛ می‌ترسم از جای دیگر سر در نیاورید! متوجه باشید، وی دستم را محکم گرفت، بوسید و گفت، بدون مشوره هیچ کاری نمی‌شود، شما تر و خسته‌اید، اگر راحت جایی بنشینید خوب است. یکبار دوستانی که در خارج از کشور بودند

به من تماس گرفته و گفتند، برادر معامله شد، جلسه در ارگ جریان دارد، نام یک‌عده را که آن‌ها در صفحه‌ی تلویزیون دیده بودند، گفتند. همه‌ی کسانی بودند که با انتقال شهدا به کابل مخالف و جناح دولت را تشکیل می‌دادند. از بیرون چندین تماس دیگر گرفته شد که ورثه‌ی شهدا را قانع کرده‌اند، که پیکر شهدا را از ارگ بکشند و شما را در واقع به حاشیه برانند.

با دوستم محمد الله فرزاد و آقای ذکی دریایی اندکی صحبت کردم. اوضاع رو به خرابی بود، در جریان همین تحول با عزیزالله رفیعی، رئیس جامعه‌ی مدنی که برای خبرگیری داخل ارگ آمده بود، مواجه گردیده و اوضاع را با هم سبک و سنگین کردیم، وی چون از برون رسانه‌ها را دیده و از اوضاع باخبر بود، اطلاعات تکان دهنده داد.

به دوستان گفتم؛ اوضاع خراب و دیگر به نفع ما نمی‌چرخد، دولت با تیکه‌داران معامله و ورثه‌ی شهدا را قانع ساخته است. دیدن این شکست برایم سنگین است. گفتم؛ دعوتی از جانب محکمه‌ی جرایم بین المللی (ICC) برایم رسیده، آن‌جا بروم یا نه؟ دوستان نظر دادند که این جریان دیگر به پایان رسیده است، دنبال آن دعوت‌نامه و پیام‌رسانی بزرگ بروید، این دعوت‌نامه یک‌ماه پیشتر آمده بود، اما آغاز جلسه تاریخ ۱۷ نوامبر بود. در آن روزها برای رفتن تا پاکستان و گرفتن ویزا بنابه مشکلات موجود و جلسات پیهم راجع به اوضاع جدید در جاغوری وقت نبود، این موضوع را پیش از این با دوستان دیگر هم در میان گذاشته بودم، همه تشویق می‌کردند که در این نوع گردهمایی‌ها شرکت کنم.

ساعت دوازده و نیم شب بود که ارگ را ترک کرده و برای گرفتن پاسپورتم که ویزای پاکستان داشت تا برچی رفته. فقط چین شالی‌ام را خانه گذاشته و لنگی کهنه، دعوت‌نامه و پاسپورت را گرفته، به طرف پُل باغ‌عمومی (ایستگاه موترهای تورخم) رفته و ساعت سه و نیم رهسپار پاکستان شدم. دوستان کوچه بازاری (به زعم آقای محقق) نیز در حال ترک ارگ بودند چهارشنبه، ۲۵ نوامبر ۲۰۱۵ هاگ، هالند.

دیگر بار برای اطمینان از خشم جمعیت ارگ تماس گرفت، دوباره به دروازه خود را رساندیم اما خشم مردم همانند طغیان سیل بود و مهارش ناممکن. همه دروازه را می‌کوبیدند و با مشت و لگد و با هر چه توان در بدن داشتند می‌کوشیدند تا دروازه‌ی دژ استبداد را پرانده و داخل برونند. به چهره‌های شان نگاه کرده و غیرارادی از شور و شوق این جمعیت فداکار که صدها تیربار روی کاسه‌ی سرشان آماده آتش بود و بی‌هراس در پی پراندن دروازه‌ی بیدادگاه بودند، تصور می‌کردم آن رخدادی را که هزاران مبارز عدالت‌خواه از این مسیر وارد گردیده و در تکاوی‌های این دژ سیاه‌رو، درون سیاه‌چال‌ها فجیعانه به قتل رسیدند. از ورود برده‌های هزاره و کله‌هایی که درون خورجین اسب‌ها برای کله‌منارها از این دروازه وارد این باستیل افغانستان می‌گردید، به ذهنم تصور وهمناک شکل می‌گرفت. هر چه به خود تلقین می‌کردم، گریه‌ام غیرارادی بیشتر می‌گردید، دیگر برای حفظ امنیت نمایندگان ارگ خود را عاجز دیده و برگشتیم. اما کوبیدن پروانه‌وار جمعیت به دروازه‌ی ارگ متوقف نمی‌شد، متوجه شدم که دروازه را می‌پراندند، خود را به دروازه رساندم تا هم سرنوشت با فدائیان صف اول باشم. در حالی که تمام بدنم زیر عرق شده بود، صدای رویش را شنیدم، او به فردی دیگر که خود را روی دیوار رسانده بود، می‌گفت: "او بچه پایین شو، پایین بیا، نظم را مختل نساز." اما این فدایی دیگر به این گونه سخنان ارزش قایل نبود، فقط می‌خواست به پشت دروازه خود را انداخته و راه را باز نماید. صدا کردم؛ این فدایی با چی فداکاری خود را به آن‌جا رسانده، به این آسانی دیگر پس نمی‌آید. در جریان این شور فداکارانه، یکتن از جوانان زیر پای جمعیت شد، او را به مشکل از زیر پای مردم کشیده و می‌خواستیم برون از صف انتقال دهیم، که با حالت نیمه‌بیهوش خواهش کرد، پایش را یکبار به دروازه‌ی ارگ تماس دهیم، این خواهش را به جا کردیم. پس از آن، دختر جوان که دیگر سر از پا نمی‌شناخت، خود را به دروازه‌ی دژ رسانده و به شدت روی آن می‌کوبید. به او گفتم؛ خواهر زیر پا می‌شوی، خوب است پس بروید، در حالی که چشمانش پُر از اشک بود، با عتاب به من گفت: "ای خدا کاش در این‌جا بمیرم و از این‌جا پیکرم تشییع شود." دیگر منطق و استدلال کار نمی‌کرد، جمعیت تصمیم‌اش را گرفته بود.

برگی از تاریخ

روش استنتاج خلقی‌ها از محبوسین

در زندان پُل چرخِ کابل

"روز دوم ناخن‌گیرهای کلان کلان بود که توسط آن از هر جای را که می‌خواستند گوشتِ انسان را می‌کنند و می‌گفتند که بگو به این چاره‌ی شان نشد به روز سوم ماشین‌های خورد خوردی را که از داینمو برق تولید می‌کند لین‌ها را آورد که شما می‌توانید داغ‌های آن‌را همین حالا به انگشتانم ببینید و شکنجه‌ی دیگر شما ببینید که سیم را بالای زبانم گذاشتند و بعدن جریان برق را رها کردند که زبانم از سه‌جا کفید؛ اگر انسان مدت پنج‌دقیقه در همین ماشینک مقاومت نماید باز وجود کرخت شده کدام تأثیری نمی‌داشته باشد. من زیاد در مقابل آن‌ها مقاومت نشان می‌دادم، تقریباً در مدت چهارروز یک روز بعد از ما تحقیق می‌نمودند. در روز چهارم تحقیق چپرکتی بود که پایه‌هایش را در زمین گذاشتند، مانند صلیب دست‌ها و پاهایم را به چهار طرف آن بسته نموده و یک‌حلقه‌ی گرد را در گردنم انداختند، بعدن در دو پنجه‌ی پایم سیم برق را بستند و پلک برق را به داخل ساکت برق ساختند که بعد از آن من نفهمیدم که بر سرم چه آمد، وقتی به هوش آمدم دیدم که از دهن و دماغ خون جاری شده، حتا سقف اطاق هم خون دیده می‌شد.

مرا از چپرکت رها ساخته در جایم نشانندند و برایم گفتند که بگو، گفتم که چه بگویم، گفتند بگو اگر نه در گیر انکر و منکر ترا می‌دهیم. برق را انکر و منکر می‌گفتند. روز دیگر باز هم از من سوالات زیاد نمودند ولی چیزی به دست شان نیامد. بعدن روغن را بالای داشِ برقی گذاشتند تا خوب سرخ شده، دودش برآمد، بعد با برش‌های زرگران تخته‌ی پشتم را برهنه ساخته با روغن سرخ‌شده در پشتم توسط برش زرگران پاش دادند که تمام پشتم آبله شد. سپس اوتوی داغ‌شده را در پشتم بالای آبله‌ها قرار داده و از بالای آبله‌ها اوتوی داغ‌شده را تیر کردند که شما خود فکر کنید که من در آن وقت چگونه حالتی داشتم. بعدن برایم گفتند که بگو در کدام باند هستی و چرا بر ضد انقلاب بودی؟...

بعد از این‌که این‌جانی‌ها مرا سخت آزار دادند مقداری دوی ضد سوختگی را آورده در پشتم قرار دادند و برایم گفتند که واقعه‌ی امروز را در محبس به کسی قصه نکنی، اگر کسی از تو پرسان کرد که چرا این‌طور شدی؟ برایشان بگو که من یک وقتی در سنگر زخمی شده بودم.

روز دیگر بازهم برای تحقیق مرا آوردند و چوب‌ها را در لایلی پنجه‌هایم قرار داده بودند که با فشار دادن چوب‌ها تمام بندهای پنجه‌هایم بر آمده بود. برایم گفتند که بگو، می‌گفتم که چه بگویم؟ می‌گفت که بگو در کدام باند هستی؟ بیدار خوابی زیادی را هم سپری کردم، ولی شکنجه‌ی سختی که مرا دادند این بود که وسیله‌ی را پیدا کرده بودند به صورت رود سکویی شفاخانه‌ها انسان را در میانش قرار می‌دادند و بعدن یک دکمه‌ی سرخ را فشار داده و این وسیله پیش آمده می‌رفت، چنان انسان را فشار می‌داد که چشم‌ها از جایش خارج می‌شد و قبرغه‌ها صدا می‌کرد. وقتی‌که انسان بی‌هوش می‌شد بعدن دکمه‌ی سبز را فشار داده و آن می‌ایستاد، و بعدن که به هوش می‌آمدم برای ما می‌گفتند که عذاب قبر را دیدی؟ این انکر و منکر ما هستیم. دیدی عذاب را؟ چرا به ما عقیده نمی‌کنید و تسلیم نمی‌شوید؟ روز دیگر بازهم این جلادان با انبوره‌های کلان نژدم آمده و گوشت‌های وجودم را با انبور می‌کنند و برایم می‌گفتند که اقرار کن، در غیر آن ترا پیش محمد روان می‌کنیم. تمام ناخن‌هایم را کشیده بودند و مرا سخت به عذاب ساختند، تقریباً ۳۶ نوع شکنجه مرا دادند...

تحقیق جریان داشت، لیکن خوشبختی‌ام در آن روز بود که از جمله‌ی مستنطقین آن یک‌نفر هزاره بود، که آدم خوب بود و روزی‌که او می‌آمد، ما پادشاه بودم و روز بعد که دیگران تحقیق می‌کردند سخت عذاب می‌شدیم."

منبع: شکنجه‌گاه کابل، ذبیح‌الله امانیار، ناشر؛ کتاب فروشی فضل، صص

هزاره‌های غزنی و سیاست – پس...

می‌دهد که نزدیک به ۵۰ درصد از کُل جمعیت این ولایت را «هزاره‌ها» تشکیل می‌دهند که در مرکز و ولسوالی‌های چون؛ جاغوری، مالستان، ناور، قریاب، جغتو، خواجه‌عمری و ... زندگی می‌کنند. در این آشفته‌بازار سیاستِ افغانستان، آنچه که مانند آفتاب روشن است، سهم ناچیز و حضور کم‌رنگ هزاره‌ها در پست‌های بلند دولتی در این ولایت و عدم هم‌خوانی و مطابقت شعاع وجودی و سهم اقوام و ملیت‌ها در بدنه‌ی نظام (در رده‌های مختلف حکومتِ محلی ولایت غزنی) است. ولایت غزنی دست کم در ۱۵ سال اخیر به رغم این‌که کانون آزمایش والیان متعدد بوده، اما هیچ انسان هزاره به عنوان والی این ولایت تعیین نگردیده و این قاعده در کنار دیگر سنت‌ها و قوانین نابجا و نانوخته اما معمول در سیاست، کماکان با همان قوت سابق خود باقی است و هزاره‌ها تا امروز با دیکته‌ی حکومتِ مرکزی و کرختی نمایندگان خود تنها به پست معاونت این ولایت اکتفا نموده است، که چنین امری بدون شک بدور از انصاف و منافی اصل شایسته‌سالاری است.

شایان توضیح می‌باشد که جریان‌ها و احزابِ سیاسی با پستِ معاونت ولایت غزنی که به هزاره‌ها تعلق گرفته است هم مغرضانه برخورد می‌کند. همین اکنون معاون والی این

ولایت نه بر اساس لیاقت و شایستگی بل براساس زد و بندهای سیاسی و رقابت‌های احزابِ سیاسی نظیر شاخه‌های حزب وحدت اسلامی و حزب حرکت اسلامی انتخاب شده است، که تقرر محمد عارف واحدی، چهره‌ی گمنام و بی‌تجربه «معاون جدید ولایت غزنی» عینی‌ترین نمونه‌ی آن می‌باشد. امروزه پست‌های بلند دولتی در این ولایت سخت سیاسی و قومی شده و کاربست سیاستِ قومی در مرکز این ولایت واقعیتی است که جای بحث ندارد. برطرفی امان حمیمی «تاجک‌تبار» از سمت ولایت و گماشتن عبدالکریم متین «پشتون‌تبار» از طرف حکومتِ مرکزی دال بر تشدید اعمال سیاستِ قومی کرده و بر ادعای قومی‌شدن بست‌های مهم دولتی صحه می‌گذارد.

یقیناً سهم ناچیز و حضور کم‌رنگ هزاره‌ها در سیاست در ولایت غزنی به فکتورهای متعددی بستگی دارد، اما یک‌بخش/عمده‌ترین بخش از اعمال چنین سیاستِ قومی به کرختی تأسفبار مردم هزاره، بی‌کفایتی و بی‌ظرفیتی و کلا و نمایندگان مردم غزنی در ولسی جرگه (پارلمان) و شورای ولایتی بر می‌گردد، البته در این کش و قوس، کم و کیف شرایط و کلای هزاره‌های غزنی در شورای ولایتی و ولسی جرگه در کابل اندکی از هم تفاوت دارد.

گزارش از کنفرانس بین‌المللی (فارو) در مورد...

– کشورها و نهادهای ذی‌دخل در قضیه‌ی تروریسم و بنیادگرایی؟

– تئوریس‌های افراطیتِ اسلامی در منطقه و جهان؟ مقدار پولی که برای تروریسم و بنیادگرایی به مصرف می‌رسد؟

– تروریسم به حیث یک پروژه‌ی اقتصادی، خلق بحران و حامیان مالی آن

– مصرف پول در مدارس و پوهنتون‌های مذهبی، مؤسسات خیریه، NGO، احزابِ افراطی مذهبی...

نتیجه: تروریسم جنگی و افراطیت مذهبی، بعد از دهه‌ی نود، بخاطر منابع انرژی خاورمیانه و آسیای مرکزی و مقاصد استراتژیک دیگر به میدان آورده شده و از طرف مراجع معین، حمایت می‌گردند.

۶. کاندید دکترآ رضا حسینی: آقای رضا حسینی محصل مقطع دکترا در رشته‌ی تاریخ در دانشگاه لایدن و محقق در رشته‌ی علوم اجتماعی و اسلام‌شناسی دانشگاه لایدن.

پرزنتیشن آقای حسینی در مورد امکان استفاده از تجربه دوره‌ی پادشاهی اکبر در هند را، ارائه می‌نمود. اکبر در کشوری پادشاه بود که صدها دین، زبان، فرهنگ و قوم در آن موج میزد. آقای حسینی در مورد ویژگی‌های دوره‌ی اکبر و درس‌هایی تاریخی که از آن برای رفع بحران و مبارزه علیه تروریسم می‌توان استفاده کرد، به نکات زیرین توجه داشت.

– دوره‌ی اکبر در هند دوره‌ی تنوع فرهنگی است – دوره‌ی تنوع دینی، تنوع قومی و تنوع زبانی

– مدارا و تحمل عقاید و رفتار دیگران، عامل ثبات و استحکام است

– اکبر توانست از طریق تلفیق و پذیرش تنوع فرهنگی، درکنار هم بودن، پادشاهی متمدن و با ثبات را ایجاد کند – نتیجه: شناخت خود و دیگران، پذیرفتن و احترام گذاشتن به تنوع، باعث آن می‌گردد که در جامعه تعصب و افراطیت زایل گردد.

– در افغانستان کنونی، افراطیت و تعصب در هر شکلی که باشد (مذهبی، قومی، زبانی، سیاسی...) اگر جایش را بطور آگاهانه، احترام به تنوع فرهنگی نگیرد، تروریسم و افراطیت نابود نخواهد شد.

قدرت و بازسازی مناطق زیر سیطره‌ی قومندان‌ها

– خلق اشتغال و مبارزه‌ی جدی با فقر و بیکاری و جذب مجاهدین در کار باز سازی و تأمین معیشت شان با تأکید بر دولتِ سکولار، امضای پیمان صلح با مخالفین اسلام‌گرا

– نقش سازنده‌ی سازمان‌ملل متحد و کشورهای منطقه در مصالحه‌ی ملی تاجیکستان

۴. بانو رنگینه کارگر: بانو رنگینه کارگر عضو ولسی جرگه افغانستان، از کابل به کنفرانس هالند اشتراک ورزیده بود. خانم کارگر در مورد «تأثیرات منفی افراطیت و بنیادگرایی روی زنان افغانستان» سخنرانی نمود. بانو کارگر به حیث شاهد عینی در مورد خشونت عمومی علیه زنان، بیکاری و فقر زنان، مدرسه‌های زنانه... سخنرانی کرد. افغانستان که به گره‌گاه جنگ و خشونت علیه زن تبدیل شده است، محتوای سخنرانی را تشکیل می‌داد. بحث شان در نکات زیرین خلاصه گردید:

– خشونت سستی و دولتی علیه زنان افغانستان – گسترش فرهنگِ خشونت بر زنان بوسیله‌ی افراطیون مذهبی

– مدرسه‌های زنانه و ترویج روحیه‌ی متعصبانه در اشرف‌المدراس

– شورای علما و سکوت شان در مورد انتحار و انفجارهای روزانه و بر عکس تبلیغ متداوم شان در مورد بخشی از آزادی‌های زنان بنام فحشا، مانند حق انتخاب پوشش، و شرکت در برنامه‌های هنری و موسیقی

– اگر زنان متحد شوند و به آزادی برسند، سلطه و فرهنگ بنیادگرایی و تروریسم زایل شده و سرانجام نابود می‌گردد

۵. آقای سیلاب لاهو: آقای لاهو یکی از جوانان متخصص و آگاهی است که در کنفرانس‌های فارو همیشه اشتراک نموده و نقش برآزنده‌ای را ادا می‌کند. اینک نیز، پرزنتیشن خود را با تصاویر متعدد، ارائه نمود. عنوان پرزنتیشن "حمایت مالی از تروریسم و بنیادگرایی" بود. رابطه‌ی تروریسم و بنیادگرایی با مسایل اقتصادی توضیح گردید. در این پرزنتیشن به موارد ذیل پرداخته شد:

والیان این ولایت در اغلب صحبت‌های شان، مانند حاکمان دیروز و امروز کشور «حامد کرزی و اشرف غنی»، از طالبان به عنوان برادران ناراضی و مخالفان سیاسی یاد نموده که بی‌هیچ تردیدی استفاده‌ی چنین عباراتِ گمراه‌کننده بحران امنیتی در غزنی را حادتر و عمیق‌تر ساخته است. تنها سال پار ۴۰۰ زندانی از محبس ولایت غزنی فرار نمودند و دیری نپایید که بدون هیچ‌نوع بررسی در باب چرایی وقوع آن رویداد، مسئله‌ی فرار زندانیان در محقق نسیمان و فراموشی قرار گرفت و بدیختانه امروزه طالبان تا عمق این شهر نفوذ نموده، به گونه‌ی که در جریان چند سال اخیر بارها شهر نامبرده را در شرف سقوط قرار داده است.

در این گپرو دار، ناعادلانه بودن و نابرابری سهم اقوام ساکن در غزنی در سیاست و رهبری با توجه به شعاع وجودی آن‌ها از دیگر واقعیت‌های تلخ این ولایت است. ولایت غزنی آن‌چنانی که وصف آن رفت یک ولایت چند قومی و دارای ترکیب نسبتن متعادل قومی است که تا هنوز هیچ‌نوع آمار رسمی و تأیید شده از جمعیتِ اقوام و نفوس ملیت‌ها در این ولایت وجود ندارد، اما آمار و ارقام غیر رسمی و تأیید نشده اما قرین به یقین، نشان

– حمایت، تجهیز و تمویل مالی کشورهای منطقه و جهان بر وفق منافع خود، از افراطیت و بنیادگرایی

۲. بانو لوته هیدستروم: خانم هیدستروم، سخنگوی اسبق حزب سبزه‌های سویدن در پارلمان سویدن و مسوول کمیته‌ی سویدن در افغانستان، یکی از افغانستان‌شناسان باتجربه است، که سال‌های زیادی را در افغانستان در رفت و آمد بوده و تجارب خوبی از معضلات و جنگ‌های افغانستان دارد. تمرکز بحث خانم لوته، در مورد مباحثی مانند: فرهنگِ صلح و خشونت، جدایی و محرومیت، دسترسی به سلاح و برندگان واقعی جنگ، فکرکردن به حیث قدرتمندترین سلاح... خانم هیدستروم مسایل مختلف مربوط به جنگ و تروریسم افغانستان را با تیزبینی علمی و تجربی ارائه نمود... بزرگ‌نمایی میدیای تروریست‌ها را محکوم کرد و این دستکاری‌های میدیایی را جزئی از بازی بزرگ دانست. در بخشی از نتیجه‌گیری خود گفت: "فکر کنید و انتخاب کنید که چه کسی هستیم؟ چه کسی می‌خواهم باشیم، کدام طرف من هستیم، چرا من در آن سمت هستیم؟"

۳. پروفیسور داکتر اکرم اکبروف: پروفیسور اکبروف اکادمیسین در اکادمی مهندسی و استاد در دانشگاه دوشنبه تاجیکستان، بنسایر دعوت فدراسیون از تاجیکستان/دوشنبه، در کنفرانس اشتراک ورزیده بود. ایشان سخنرانی خود را زیر نام «تجربه‌ی جنگ داخلی ۵ساله‌ی تاجیکستان با نهضت اسلام‌گرا و راه‌حل این منازعات» ارائه کرد. هرچند جنگ افغانستان و جنگ داخلی تاجیکستان، تفاوت‌های فراوان دارد اما تجربه‌ی حل منازعه در تاجیکستان می‌تواند به درد هر وضعی بخورد که درگیر جنگ داخلی با اسلام‌گراها است. پروفیسور اکبروف در مورد جنگِ داخلی با نهضت اسلامی تاجیکستان (از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷) و راه‌های حل این منازعات، به نکات و تجارب زیرین تأکید داشت:

– روشنگری و تبلیغات سالم در بین مردم و پشتیبانی مردم از روند بازسازی و توضیح جنگ، ویرانی و افراطیت اسلامی

– گفتگوی دولت با قومندان‌های مجاهدین از موضع

صدای مردم

افغانستان

هفته‌نامه

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سر دبیر

اسحق‌علی احساس

ایمیل: sadaaym@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۲۱ عقرب ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۲ نوامبر ۲۰۱۷ میلادی

شماره‌ی ۱۵۵

نقد اجتماعی

کودکان؛ فرصتی برای تغییر یا تهدید برای امنیت؟

امیرپناهیان

"استفاده از کودکان در حملات تروریستی بیشتر شده است." این موضوع را محمد نجیب امان، رئیس ریاست تروریسم وزارت داخله به رسانه‌ها گفته است. در گزارش که هفته‌ی قبل از سوی یکی از رسانه‌ها به نشر رسیده، آمده است؛ در مراکز اصلاح و تربیت کودکان در افغانستان، کسانی نگهداری می‌شوند که تهدید جدی امنیتی محسوب می‌شود. این گزارش به نقل از مقام‌های دولتی می‌گوید: "شماری از کودکان تا حدی پای‌بند به افکار تندروانه هستند که آموزش‌های این مراکز نتوانسته تأثیری بر تغییر افکار آن‌ها داشته باشد." در جریان سال‌های اخیر در کشور، افراد زیادی به تدریس کشیده شده‌اند، تدریسی که به نفی زندگی می‌انجامد و تمایل به کشتار دیگران را در ذهن و روان این افراد بیشتر می‌کند. با این اوصاف، اما متأسفانه دولت افغانستان نه فرصت بازآموزی و تغییر افکار بنیادگرایان را آماده نموده، نه زمینه‌های رشد چنین افکار را نابود کرده است. شاید به همین دلیل، آمار کودکان و افراد که جذب گروه‌های تندرو و هراس‌افکن می‌شوند، سیر صعودی داشته است.

این در حالی است که بارها از نقش تخریب‌گرایانه‌ی مدارس دینی در بازسازی و آوردن صلح به افغانستان انتقاد شده‌اند و آگاهان تداوم جنگ افغانستان را به نوعی وابسته به ترویج بنیادگرایی و افکار تندروانه توسط مدارس دینی دو سوی دیورند می‌دانند. اکنون پرسش این‌جاست که نقش مدارس دینی در سربازگیری کودکان چگونه بوده است؟ آیا منازعه‌ی جاری در کشور محصول فعالیت‌های بنیادگرایانه‌ی مدارس دینی نیست؟

در این جستار کوتاه به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم. در جریان چهار دهه جنگ در کشور، که با شعار جهاد علیه شوری سابق از پاکستان کلید خورد و توسط جنرالان سازمان استخباراتی آن کشور «آی‌اس‌آی» سازماندهی شد، تا اکنون دامن‌زدن به بنیادگرایی دینی و ترویج افکار تندروانه تنها روش بوده که باند‌های ترور با استفاده از آن تور جنگ در افغانستان را گرم نگاهداشته‌اند. در این مدت مدارس دینی بهترین مکان برای ترویج افکار و باورهای افراطی از دین بوده است، که تروریستان با انجام فعالیت‌های منظم و با راه‌اندازی شعارهای جهاد و دفاع از اسلام تا امروز نتوانسته‌اند، قشرهای مختلف جامعه، به ویژه کودکان و جوانان را نخست جذب این مدارس نمایند و بعد در میدان‌های نبرد بفرستند. در جریان یک‌ونیم دهه‌ی اخیر و دست کم از یک‌سال به این‌طرف بارها شاهد قضایا و رُخداد‌های تروریستی بوده‌ایم، که توسط کودکان و نوجوانان اجرا شده است. در ماه‌های گذشته بارها گزارش‌های به نشر رسید، که در آن از سربازگیری طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی از کودکان ابراز نگرانی شده بود. این‌ها نشان می‌دهد که مدارس دینی عامل اصلی تداوم جنگ در افغانستان است، به این دلیل که گروه‌های دهشت‌افکن و حامیان‌شان در ذیل این مدارس با ترویج افکار و باورهای تندروانه، از یک‌سو میل به جهاد و رفتن به بهشت را در جامعه چند برابر کرده و از سوی دیگر با علم‌کردن جهاد به این جنگ مشروعیت دینی داده است.

با این حساب، امیدواری‌های که برای ترویج افکار انسانی و نهادینه‌شدن فرهنگ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز شکل گرفته بود، ظاهراً پیش چشم‌ان مان از بین می‌رود و برعکس افکار و باورهای که منافی زندگی است و گرایش به مرگ بنیاد آن‌را تشکیل می‌دهد، به صورت غیر قابل باور در حال رشد است. از این منظر اگر بسنجیم، روزهای دشوارتر از این در انتظار ماست؛ جنگ، ناآمنی، فقر، بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی چالش‌های دیگری است، که امید‌های داشتن یک زندگی آرام و صلح‌آمیز را برای شهروندان این سرزمین به یأس مبدل کرده است. روزها و شب‌های را پشت سر می‌گذاریم که به ندرت اتفاق می‌افتد تا کابل، این پایتخت نازم، این شهر پرآشوب و جنگ‌زده، روز آرامی را به سر کند. بنابراین اگر واقعاً از جنگ خسته شده‌ایم، به راه‌حل‌های دائمی برای غلبه بر این بحران کمرشکن بیندیشیم و برای بازآموزی افراد که در دامن باورهای تندروانه افتاده اند فکر اساسی کنیم.

نگاهی به واکنش‌ها در پی حمله بر یک رسانه‌ی خصوصی در کشور

محمد نسیم نظری

در پی حملات تخریبی مهاجمان مسلح، سه‌شنبه‌ی هفته‌ی گذشته، گروهی از مهاجمان وارد محوطه ساختمان تلویزیون شمشاد واقع در چمن‌حضوری کابل شدند. حمله‌کنندگان با نارنجک‌های دستی درب ورودی ساختمان این تلویزیون را تخریب و با محافظان آن درگیر می‌شدند و بعد از دو ساعت درگیری و حضور نیروهای امنیتی، مهاجمان از پا درآمدند. بر اساس آماري که وزارت داخله اعلان نمود، دو نفر از محافظان کشته و ۲۰ نفر از کارمندان این رسانه‌ی خصوصی زخمی شدند. بعد از چند ساعت قطع‌اعلانات، کارمندان آن دوباره به محل وظیفه‌ی شان برگشتند و به فعالیت شان ادامه دادند.

این حمله واکنش‌های زیادی را در پی داشت، دفتر سیاسی سازمان ملل متحد «یوناما» آن را به شدت محکوم نموده و از آن به جنایت علیه آزادی بیان و نقض آشکار قوانین رسانه‌ای یاد نمود. سفارت‌های مقیم در کابل یکی پس از دیگری آن را محکوم نموده و از دولت افغانستان خواستار تأمین امنیت رسانه‌ها و پایبندی به ارزش‌های شهروندی از جمله حرمت‌گذاشتن به آزادی بیان گردیدند. سفارت آمریکا مقیم کابل ضمن تأکید بر دستاوردها و مبارزه‌ی جدی نیروهای نظامی افغانستان در میدان نبرد، حکومت افغانستان را به حمایت از آزادی بیان و امنیت کاری و جانی خبرنگاران تشویق نمود.

نهاد حامی رسانه‌های آزاد افغانستان «نی» ضمن محکومیت این حمله، آن را تجاوز آشکار بر شغل و حرفه‌ی خبرنگاران و تهدید علیه ارزش‌ها و دستاوردهای دهه‌ی دموکراسی در کشور عنوان نموده، از دولت افغانستان خواستار محاکمه‌ی عادلانه‌ی سازمان‌دهندگان این حمله شد. رئیس‌جمهور غنی بعد از گذشت چند ساعت از این رویداد متجاوزانه در پیامی آن را به شدیدترین لحن ممکن محکوم نموده و تأکید نمود که؛ مخالفین حکومت و مردم افغانستان در میدان نبرد توسط نیروهای دلیر نظامی کشور به شدت شکست خورده و توان مقابله ندارند، از این رو آن‌ها با چنین اعمالی در تلاش‌اند، تا اذهان عمومی را مخدوش نموده و از شکست فاحش شان در انظار عمومی جلوگیری نمایند.

برخی از کارشناسان و حامیان آزادی بیان ضمن محکومیت این حمله خواستار توجه جدی حکومت وحدت ملی نسبت به

امنیت کاری خبرنگاران و نیز حفظ دستاوردهای کلان ملی چون؛ آزادی بیان و مطبوعات شدند. مسوولیت این حمله‌ی مرگبار را گروه دولت اسلامی «داعش» به عهده گرفته است. به باور برخی از کارشناسان، با رسیدن فصل سرما و کاهش جنگ در صفوف مخالفین در میدان نبرد، مخالفان در تلاش‌اند تا از طریق راه‌اندازی چنین حملات، حضور و نفوذ نظامی شان را هم‌چنان در افغانستان حفظ نمایند.

این‌که این حمله از سوی چه کسانی و با چه ابزاری از کجا و چگونه سازمان‌دهی شده و عناصر هم‌کار و حامی آن در کشور کی‌ها هستند، فرصت و ظرفیت زمانی و تحقیقی لازم را می‌طلبد، تا در این مورد با استفاده از ابزارهای تحقیقی و نهاد های ناظر و همکار رسانه‌ها در افغانستان، تحقیقات همه‌جانبه صورت گیرد و عوامل آن که از هرگونه خوی انسانی و نظام فکری سالم بی‌بهره‌اند، به حکومت و جامعه‌ی بین‌الملل، مخصوصاً کشورهای و نهادهای حامی رسانه‌ها معرفی شوند. اما آن‌چه به عنوان مهم‌ترین و محوری‌ترین نکته مورد توجه، دقت و تأمل است، این است که حملات این چنینی روند دموکراتیک‌سازی جامعه و ساختارهای مبتنی بر بافت مدرن که در آن به آزادی بیان و دفاع از حقوق خبرنگاران به بهترین وجه تأکید شده را مختل می‌سازد و دستاوردهای یک‌ونیم دهه دموکراسی را در کشور زیر سوال می‌برد. بدون شک آزادی بیان و مطبوعات با توجه به اعلامیه‌ای جهانی حقوق بشر، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسان مدرن بوده، که باید حاکمیت کشورها از آن حمایت نموده و زمینه‌های استفاده از این حق را فراهم نمایند.

هرچند حکومت وحدت ملی بعد از مراسم تحلیف در حضور رسانه‌ها و مردم افغانستان تعهد سپردند که از آزادی بیان و مطبوعات در کشور حمایت نموده و نمی‌گذارند کسی یا گروهی آن را تهدید و متوقف نمایند، اما با کمال تأسف این تعهد حکومت مانند سایر تعهدات‌اش جنبه‌ی عملی نداشته و از هویت تطبیقی بی‌بهره است. حکومت و ساکنان ارشد آن، تنها با محکومیت حملات تروریستی بسنده می‌کنند و هیچ‌گونه فشار عملی یا راهکار جدی که بتواند گره از مشکلات باز کند و یا حداقل امکان کاهش دهد، ارائه نمی‌دارند. این در حالی‌ست که گروه‌های دهشت‌افکن در سال جاری بیشترین حملات مرگبار را عبادت‌گاه‌ها انجام دادند که در آن تعدادی کثیری جان شان را از دست داده و یا به شدت زخم برداشتند، اما حکومت وحدت ملی تنها به اتحاف دعا و تسلیت برای بازماندگان شهدا بسنده نموده و هیچ طرح مشخص دفاعی و امنیتی که بتواند از این گونه حملات جلوگیری نماید، روی دست نگرفته است.



گروه‌های تروریستی با هدف قرار دادن نهادهای رسانه‌ای و بنگاه‌های اطلاعاتی، در تلاش‌اند، تا صدای عمومی را خفه نموده و آخرین نفس‌های دموکراسی را در حلقوم درد کشیده‌ی انسان افغانی توقف دهد. حملات از این دست، تجاوز آشکار بر حقوق رسانه‌ها و لانه‌های خبرنگاری بوده که به هیچ‌وجه قابل توجیه و تفسیر عقلی نیست. بنیادگرایی دینی در متن این تحولات کنونی دست بالا داشته و ثمرات آن به شدت در حال نمایان شدن است.

هرچند حکومت وحدت ملی بعد از مراسم تحلیف در حضور رسانه‌ها و مردم افغانستان تعهد سپردند که از آزادی بیان و مطبوعات در کشور حمایت نموده و نمی‌گذارند کسی یا گروهی آن را تهدید و متوقف نمایند، اما با کمال تأسف این تعهد حکومت مانند سایر تعهدات‌اش جنبه‌ی عملی نداشته و از هویت تطبیقی بی‌بهره است. حکومت و ساکنان ارشد آن، تنها با محکومیت حملات تروریستی بسنده می‌کنند و هیچ‌گونه فشار عملی یا راهکار جدی که بتواند گره از مشکلات باز کند و یا حداقل امکان کاهش دهد، ارائه نمی‌دارند. این در حالی‌ست که گروه‌های دهشت‌افکن در سال جاری بیشترین حملات مرگبار را در اماکن عمومی و عبادت‌گاه‌ها انجام دادند که در آن تعدادی کثیری جان شان را از دست داده و یا به شدت زخم برداشتند، اما حکومت وحدت ملی تنها به اتحاف دعا و تسلیت برای بازماندگان شهدا بسنده نموده و هیچ طرح مشخص دفاعی و امنیتی که بتواند از این گونه حملات جلوگیری نماید، روی دست نگرفته است.

بحران امنیتی با دعا نمودن و محکوم‌کردن حل شدنی نیست، بلکه باید طرح جدیدی را انتخاب و با استفاده از ظرفیت‌های موجود نظامی و امنیتی مکانیسم‌های معقول، جامع، عمومی و عملی، طرح‌ریزی شود و به گونه‌ی جدی اعمال گردد، تا شاید بتوان حجم عظیمی از این گونه حملات را در کشور کاهش داد. حمله بر تلویزیون شمشاد، حمله به ارزش‌های مدرن کشور بوده و تهدید صریح به آزادی بیان و مطبوعات تلقی می‌گردد. پیامد این گونه حملات به شدت ناگوار بوده و روحیه‌ی اطلاع‌رسانی و خبرنگاری را میان پیش‌گامان آزادی بیان و نهادهای حامی آن در کشور مخدوش و متضرر می‌سازد.